جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

فهرست

موضوع	صفحه
۱- زندگینامه و آثار احمد شاملو	۱
۲- نگاهی به برخی از آثار احمد شاملو	۴
۳- مرثیه (قطعه ای از شاملو)	۵
۴- بخش هایی ازمصاحبه با احمد شاملو	۶
الف- شعر چیست ؟	۶
ب- نقش قافیه	۱۸
ج- شعر سپید و آزاد	۲۱
د- دیگر قلمروها	۲۴
ه- شعر امروز	۲۶
و-پیشرفت انسان	۲۹
ز- در تعهد هنر	۳۱
ح- شاعران بزرگ جهان	۳۵
۵- یک گفتگو از سالهای دور	۳۷
۶-منابع	۴۸

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

زندگینامه و آثار احمد شاملو

احمد شاملو ۲۱ آذر ماه در خانه ی شماره ی ۱۳۴ *خیابان صفی علیشاه تهران متولد شد. پدرش حیدر و مادرش کوکب عراقی بود.پدرش افسر ارتش بود و هر چند وقت در جایی به مأموریت می گذراند.کودکی شاملو هم در شهرهای مختلفی گذشت.همه ی آن جاهایی که* پدر مأمور بود و خانواده را با خود می برد:رشت ،اصفهان ،آباده و شیراز. شاملو دوره ی دبستان را در شهرهای خاش ،زاهدان و مشهد گذراند و در همین ایام کار گردآوری فرهنگ عوام را شروع می کند.

بین سالهای ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ تحصیل در دوره ی دبیرستان را در شهرهای بیرجند ،مشهد و تهران ادامه می دهد و به پایان خود نزدیک می سازد.ولی برای یادگیری دستور زبان آلمانی دوباره به سال اول دبیرستان صنعتی بر میگردد.در فاصله ی سالهای ۱۳۲۱ تا۱۳۲۳ پدر شاملو برای سروسامان دادن به تشکیلات از هم پاشیده ی ژاندارمری به گرگان و ترکمن صحرا می رود و شاملو نیز تحصیلاتش را در مقطع سوم دبیرستان پی میگیرد. فعالیت سیاسی خود را در آنجا با گرایش به آلمان نازی که دشمن انگلیس استعمارگر بود، آغاز می- کند و سرانجام دستگیرو به زندان شوروی ها دررشت منتقل می شود. با آزاد شدن

از زندان در فاصله ی سال های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ به همراه خانواده به رضاییه میرود و در آنجا گرفتار چریک های حکومت پیشه وری و دموکراتها می شود و به همراه پدر به جوخه ی اعدام سپرده میشود.از مرگ نجات پیدا می کند و به تهران می آید و برای

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

همیشه درس و مشق را رها می کند.در سال ۱۳۲۶ ازدواج اول خود را با اشرف اسلامیه (دبیر و معاون چند دبیرستان دخترانه در تهران) انجام می دهد که حاصل آن چهار فرزند است.

در همین سال « آهنگ های فراموش شده » را توسط ابراهیم دیلمقانیان منتشر می کند. درسال ۱۳۲۷نخستین کارمطبوعاتی خود را با مجله ی سخن نو در پنج شماره آغازمی کند.

در سال ۱۳۲۹، داستان «زن پشت مفرغی» از وی منتشر شد. همین طور هفته نامه روزنه.

در سال ۱۳۳۰، سر دربیرمجله ی خواندنیها می شود. در همین سال شعر بلند «۲۳» و مجموعه اشعار «قطع نامه» را منتشر می کند. در سال های ۱۳۳۱-۱۳۳۲مشاوره ی فرهنگی سفارت مجارستان را حدود دو سال به عهده می گیرد و فعالیت مطبوعاتی خود را با مجله ی «آتش بار»پیگیری می کند. همین طور مجموعه اشعار «آهن ها واحساس»را به چاپ می رساند که پلیس در چاپخانه می سوزاند ولی تنها نسخه ی موجود آن نزد سیروس طاهباز باقی می ماند.

ترجمه ی طلا در لجن اثر ژیگموند مورتیس و رمان بزرگ مردی که قلبش از سنگ بوداثر موریوکایی با تعدادی داستان کوتاه نوشته ی خودش و همه ی یادداشت های فیش های کتاب کوچه در یورش افراد فرمانداری نظامی به خانه اش ضبط شده و از میان می رود خود او موفق به فرار می شود. بعد از چند بار که موفق می شود فرار کند در چاپخانه ی روزنامه ی اطلاعات دستگیر می شود. سراسر سال ۱۳۳۳ را در زندان موقت شهربانی و زندان قصر می گذراند. در سال ۱۳۳۴ از زندان آزاد می شود. در همین سال چهار دفتر شعرش را در اثر اعتماد بیش از حد به نقی نقاشیان نامی برای همیشه از دست می دهد. باز در همین سال است که سه رمان ترجمه ای خود را (لئون مورن کشیش اثر بئاتریس بک ،زنگاراثر هربر لوپوریه ،برزخ اثر ژان رووزی) به چاپ می رساند.

در سال ۱۳۳۶ مجموعه اشعار« هوای تازه» راچاپ می کند و فعالیت های مطبوعاتی خود را با سردبیری مجله ی بامشاد پی می گیرد. درهمین سال است که افسانه های هفت گنبد نظامی، دیوان حافظ شیرازی ، رباعیات ابوالخیر، خیام و

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

باباطاهررا با روایت خود به دست می دهد.مرگ پدر ودومین ازدواجش با دکتر طوسی حائری (مترجم زبان فرانسه) از وقایع مهم این سال است.

در سال ۱۳۳۷ ترجمه ی رمان «پابرهنه ها» اثر زاهاریا استانکو را منتشر می کند.در سال ۱۳۳۸ «خروس زری پیرهن زری» قصه ای از تولستوی را برای کودکان ترجمه و چاپ می کند.علاوه بر آن به کارهای سینمایی روی می آورد و فیلم مستند سیستان و بلوچستان را برای شرکت درایتال کنسولت تهیه می کند.در سال ۱۳۳۹ دفترشعر«باغ آیینه » را منتشر می کند.تأسیس و سرپرستی اداره ی سمعی بصری وزارت کشور با همکاری هادی شفائیه و سهراب سپهری در همین دوره انجام می شود.

سردبیری کتاب هفته (۲۴ شماره اول) که از مهمترین فعالیت های ژورنالیستی اوست، از سال ۱۳۴۰ آغاز می شود.در همین سال است که از همسر دوم خود نیز جدا می شود.در سال ۱۳۴۱ با آیدا آشنا می گردد.تا قبل از ۱۳۴۳ دو نمایشنامه ی «درخت سیزدهم» اثر آندره ژیدوسی زیف و «مرگ» اثر روبر مرل را ترجمه می کند.مجموعه ی اشعار «آیدا در آینه» و «لحظه ها و همیشه»هم در این سال چاپ می شود.در فروردین همان سال با آیدا ازدواج کرده و در شیرگاه (مازندران) اقامت می گزینند.

در سال ۱۳۴۴ مجموعه ی اشعار «آیدا:درخت،حنجره و خاطره» را چاپ می کند و کتاب ۸۱۴۹۰ اثر آلبر شمبرن را ترجمه می کند.در سال ۱۳۴۵ مجله ی «بارو» را با یدالله رؤیایی منتشر میکند که نافرجام است و مجموعه اشعار «ققنوس در باران» را به پایان می رساند.در سال ۱۳۴۶ به عضویت کانون نویسندگان درمی آید و نیز کتاب «قصه های بابام» اثر ارسکین کالدول را ترجمه می کند.

در سال ۱۳۴۷ تحقیق بر غزلیات و تاریخ دوره ی حافظ را آغاز می کند.در همین سال «غزل غزلهای سلیمان» و نمایشنامه ی «عروسی خون» را ترجمه می کند و شب های شعر خوشه را ترتیب می دهد. در سال ۱۳۴۸ «مرثیه های خاک» و قصه ی منظوم «چی شد که دوستم داشتن»را برای کودکان منتشر می کند.

در سال ۱۳۴۹ مجموعه اشعار «شکفتن در مه»را ارائه و چندین فیلم فولکوریک (پاوه، شهری از سنگ،آناقلیچ داماد می شود)هم از محصولات این سال اوست. در سال ۱۳۵۰ دو کتاب قبلاً ترجمه شده ی خود را دوباره ترجمه می کند. (رمان خزه ترجمه ی مجدد اززنگار و پابرهنه ها) و با فرهنگستان زبان ایران همکاری می کند. در همین سال است که مادر خود را از دست می دهد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

درسال ۱۳۵۱ در رادیو برای کودکان برنامه اجرا می کند و تعدادی داستان کوتاه:دماغ، دست به دست،لبخند تلخ ،زهرخند و افسانه های کوچک چینی را ترجمه می کند و اشعاری ازبزرگان ادب فارسی رابه صورت نوارکاست ارائه می دهد. به کار ترجمه وکار مطبوعاتی کار تدریس را هم اضافه می کند و برای معالجه به فرانسه می رود. در سال ۱۳۵۲ دفتر شعر «ابراهیم در آتش» را منتشر می کند. کار ترجمه رمان مرگ کسب و کار من است اثر روبرمرل را در این سال ارائه می دهد. در سال ۱۳۵۳ ترجمه ی مجموعه ی داستان «سربازی از یک دوران سپری شده» و مجموعه شعرهای«ازهوا وآینه ها» را به دست میدهد .«حافظ شیراز» شاملو در سال ۱۳۵۴ منتشر می شود. از سال ۱۳۵۵ به مدت دو سال سرپرستی پژوهشکده ی دانشگاه بوعلی را بر عهده می گیرد. گفتار فیلم می نوسد و برای شعر خوانی و سخنرانی به امریکا می رود.

مجموعه ی «دشنه در دیس» در سال ۱۳۵۶ منتشر می شود.در همین سال زندگینامه ی خود دستش را از دست می دهد.برای اعتراض به آمریکا می رود و در آنجا سخنرانیهایی ایراد می کند.درسال ۱۳۵۷ازآمریکا برای سردبیری هفته نامه ی ایرانشهربه لندن دعوت میشود. نخستین جلد کتاب کوچه و مجموعه مقالات«از مهتابی به کوچه» و قصه ی دخترای ننه دریا و بارون وقصه ی دروازه ی بخت به صورت کتاب کودکان رادراین سال به چاپ می رساند.

در سال ۱۳۵۸دومین جلد کتاب کوچه و مجموعه ی اشعار «ترانه های کوچک غربت» را ارائه می دهد و عضو هیئت پنج نفره ی کانون نویسندگان می شود. سومین دفتر کتاب کوچه را درسال ۱۳۶۰ چاپ می کند. درسال ۱۳۶۱ جلد چهارم کتاب کوچه را به همراه کتاب «هایکو» عرضه می کند. جلد پنجم کتاب و کوچه به همراه چندین کتاب و نوار کاست از اشعار ترجمه شده اش در سال ۱۳۶۲ به بازار می آید.

درسال ۱۳۶۳ رمان قدرت و افتخار نوشته ی گراهام گرین را با عنوان «عیسی دیگر،یهودا دیگر» منتشر می کند. در این زمان گفت و شنودی با شاملو به کوشش ناصر حریری انجام می شود.

رمان«دن آرام» را از سال ۱۳۶۶ شروعبه ترجمه می کند. چند کار ترجمه ای از کارهای دیگر این دوره است. درسال ۱۳۶۷ برای شرکت در دومین همایش بین المللی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ادبیات،راهی آلمان می شود. از آنجا برای شعر خوانی به اتریش و سوئد می رود.
درسال۱۳۶۸ جلد دوم مجموعه ی اشعار شاملو درآلمان به وسیله ی انتشارات بامداد منتشر می شود.
درسال ۱۳۶۹راهی آمریکا می شودوتحت عمل جراحی مهره های گردن قرارمی گیرد.
سفرنامه ی طنزآمیز «روزنامه ی سفر میمنت اثر ایالات متفرقه ی امریق» نیز محصول این سفر است.در سال ۱۳۷۰ در شب شعرهایی در لس آنجلس به همراه محمود دولت آبادی شرکت می کند.به ایران برمی گردد و شعرهایی از شعرای خارجی را ترجمه می کند.دفتر «مدایح بی صله» در سال ۱۳۷۱ چاپ می شود.در این سال گفت و گوی احمد شاملو با ناصر حریری به بازار می آید. در سال ۱۳۷۲ ششمین جلد کتاب کوچه ، ترجمه ی مجدد «گیل گمش» و «غزل غزلهای سلیمان» عرضه می شود. در سال۱۳۷۳ به دعوت ایرانیان مقیم سوئد برای شعرخوانی به آن کشور می رود و در همین سال به ایران برمی گردد.
نوار کاست هایی از اشعار مولوی، حافظ و نیما را با صدای خود منتشر می کند. در سال ۱۳۷۴شاملو ترجمه ی «دن آرام» را به پایان می رساند و شروع به بازخوانی و ویراستاری
آن می کند.در سال ۱۳۷۵ دوباره تحت عمل جراحی قرار می گیرد.
هفتمین دفتر کتاب کوچه به همراه دفترشعر«در آستانه» در سال ۱۳۷۶به بازار می آید.
در سال ۱۳۷۷ هشتمین دفتر کتاب کوچه منتشر می شود. دفترهای نهم و دهم کتاب کوچه هم در این سال عرضه می گردد.در سال ۱۳۷۸ برنده ی جایزه ی استیگ داگر من می شود. در سال۱۳۷۹ آخرین مجموعه ی اشعار را با عنوان «حدیث بی قراری ماهان» چاپ می کند و در همین سال است که چشم از جهان می بندد و در امام زاده طاهر کرج می آرامد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

نگاهی به برخی از آثار احمد شاملو

شاملو در نخستین دفتر شعرش «آهنگ های فراموش شده»تحت تأثیر شاعران نوپرداز وتغزل سرایان معاصراست. شکل اشعار این مجموعه چهار پاره است و محتوای آن بیان احساسات سطحی و کم عمق و معمولی است.

وی پس از این مجموعه از طرفی به نیما و شعر او توجه می کند و ازطرف دیگر، به نوعی تفکر خاص اجتماعی و سیاسی گرایش می یابد و ازلحاظ شعری به سوی استقلال می- رود. «آهن و احساس» نمودار گرایش وی به نیما و «قطع نامه» و «۲۳» نشان دهنده ی
استقلال شاعری اوست.

در مجموعه ی «هوای تازه» شاعر نشان می دهد که شعر واقعی از نظر او نه در گرو قالب خاص و معینی است،نه متکی به وزن یابی وزنی. از همین روست که در هوای تازه بیش از هر چیزی توزیع شکل به چشم می خورد و شاعر شعر خود را درهر قالبی ارائه می دهد. هم در قالب مثنوی و چهارپاره وهم در قالب های آزاد نیمایی و غیر نیمایی.

موفق ترین نمونه های شعر شاملو، که کارهای او را درمعیار شعرهای پیشرو عصرما داری ارزش و اعتبار کرده است،غالباً آنهایی است که درقالب منثورسروده شده است یعنی کارهای بعد از سال ۱۳۴۰.

شاملو در این حرکت از آغاز تجربه ی شعر منثور تا امروز همچنان در حرکت به سوی کمال بوده است و کارهای اخیرش نشان می دهد که روز به روز بر اسرار کلمه در زندگی شاملو دست کم سی سال تجربه ی شعری را به دنبال دارد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

پشتکارشاملوواستعداد برجسته ی وی سبب شد که تنها شاعری باشد که شعر منثور را در حدی بسراید که به هنگام خواندن بعضی اشعار او انسان هیچگونه کمبودی احساس نکند و با اطمینان خاطر آن را در برابر موفق ترین نمونه های شعر موزون در ادبیات معاصر ایران قرار دهد.

زبان شعرشاملو همچون درختی است که ریشه ی آن درزبان نظم و نثرفارسی دری، تا قرن هشتم استواراست و شاخ و برگ آن درفضای زبان امروزافشان گردیده است.به همین جهت این زبان، شکوه و استواری زبان دیروز و طراوت و تازگی زبان امروز را در خود جمع دارد. بی گمان راز زیبایی و موفقیت شعرهای سپید شاملو تا حدود زیادی مرهون همین زبان است.که نه تنها خلاف عادت نمایی آن،چهره ای شاعرانه به آن می بخشد، بلکه تشدید صفت آهنگینی آن هم، جای وزن عروضی و نیمایی را در شعرها پر می کند.

مرثیه:

به جستجوی تو
بر درگاه کوه می گریم،
در آستانه ی دریا و علف
به جستجوی تو

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در معبر بادها می گریم،
در چار راه فصول
در چار چوب شکسته ی پنجره ای
که آسمان ابر آلوده را
قابی کهنه می گیرد
....
به انتظار تصویر تو
این دفتر خالی
تا چند ، تا چند
ورق خواهد خورد؟
جریان باد را پذیرفتن
و عشق را که خواهر مرگ است
و جاودانگی رازش را
با تو در میان نهاد.
پس به هیئت گنجی درآمدی
پابسته و آز انگیز
گنجی از آن دست که
تملک خاک را و دیاران را
از این سان دلپذیر کرده است!
نامت سپیده دمی که بر پیشانی آسمان می گذرد.
- متبرک باد نام تو! -
و ما همچنان دوره می کنیم
شب و روز را
هنوز را....

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بخش هایی از مصاحبه با احمد شاملو

الف- شعر چیست؟

- شعر چیست و آن را چه‌گونه تعریف می‌کنید؟

- یک‌بار کوشیدم با پر حرفی بسیار به همین سوآل شما جوابی بدهم ولی این‌بار جوابم خیلی کوتاه است: «تعریف همه چیز محدود به زمان و مکان است.» والسلام . چیزی را که هر از چندی تعریف تازه‌یی طلب کند بهتر است به خود واگذاریم .

روزگاری اگر می‌گفتند

برید و درید و شکست و ببست

یلان را سر و سینه و پا و دست

فریاد احسنت و مرحبامان به عرش می‌رسید. اما امروز اگر از کارگاه من چنین چیزی شرف صدور پیدا کند اولین کسی که یواشکی خودش را از صف خوانندگان من کنار می‌کشد قطعاً خود شما خواهیدبود. چون شما را به عیان در شمار گروهی می‌بینم که »نظم‌بندی فنی« را شعر نمی‌شمارد .

در این باب مطلب ممتعی نوشته شده است که امیدوارم به زودی چاپ بشود و توضیح این مشکل را در آن بخوانید. من این‌جا هر چه بگویم تکرار آن مطالب خواهد بود. در آن‌جا به خوبی نشان داده شده که فقط در عرض همین پنج و شش دهه اخیر زیر چشم خود ما که حاضر و ناظر بوده‌ایم چند بار برداشت بخش‌های مختلفی از جامعه از شعر تغییر کرده یا به هر حال انواع تازه به تازه‌یی توانسته است سلیقه‌های مختلفی را تربیت کند که به دلیل همجنس نبودن، تعریف واحدی را نمی‌پذیرد.

با وجود این اگر لازم دانستید، کوشش بیهوده‌یی را که من آن بار برای رسیدن

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

به تعریفی از «شعر خود» به کار بستم منعکس کنید آن قسمت را جایی در ضمائم این مصاحبه مکمل چاپ بفرمائید.

- من در گفت و گوهایی که با شاعران مختلف داشته‌ام غالباً شنیده‌ام که برای شعر تعریفی وجود ندارد و رفتن به دنبال آن جز سرگردانی و سر درگمی نتیجه‌یی نمی‌دهد. اما کم نیستند کسانی که برآنند تا به هر ترتیب تعریفی برای شعر پیدا کنند. چون طبیعی است که جز با آگاهی از تعریف شعر و شناخت معیارهای آن نمی‌توان سره را از ناسره تمیز داد. بخصوص وقتی که معیار و میزان مشخصی در کار نباشد نقد شعر هم که خود شما بارها لزومش را تأکید کرده‌اید موضوعیت پیدا نمی‌کند.

- فکر می‌کنم از موسیقی هم تعریف به دردخوری موجود نیست یا بهتر است بگویم اگر هم هست من ندیده‌ام. ولی در لغت‌نامه ذیل این کلمه نکته بسیار قابل تأملی آمده. می‌نویسد: «موسیقی را ارسطو یکی از شعب ریاضی برشمرده و فلاسفه اسلامی نیز رأی او را پذیرفته‌اند ولی از آن‌جا که برخلاف علوم ریاضی همه قواعد و اصول آن مسلم و تغییرناپذیر نیست، آن را هنر نیز محسوب داشته‌اند.» - چون جمله در مرجع مختصر قیقاجی دارد آن را صاف و صوف‌تر آوردم. در هر حال منظورم همین عبارت آخرش است. البته باید متذکر بود که موسیقی هنری است که در آن ریاضیات «نیز» به کار است، نه شاخه‌یی از ریاضیات که آن را به دلیل تغییرپذیری اصول و قواعدش «هنر نیز» بدانند! - اما نکته قابل تأملش در همین علتی است که برای تغییر مقوله آن از «علم» به «هنر» عنوان کرده‌اند: یعنی

تغییرپذیر بودن اصول و قواعد در مقولات هنری. پس یک شاهد هم از غیب رسید. قواعد و اصول حاکم بر این یا آن «هنر» قابل تغییر است و یکی از چیزهایی که «هنر» را از «علم» جدا می‌کند همین است. پس رک و راست می‌توان به این نتیجه رسید که چون موضوعات هنری، و از آن جمله شعر، تابع اصول و قواعد مشخصی نیست علم به شمار نمی‌آید و لاجرم قابل تعریف نیست - که البته نباید ناگفته گذاشت که هم موضوع غیر قابل تغییر بودن قواعد علمی و هم نظریه معروضه اخیر نادرست است و از شمار تلقّیات قرن نوزدهمی، که بحثش به ما مربوط نمی‌شود. فقط کافی است اشاره کنیم که نیوتونی آمد و ارسطو را جارو کرد و اینشتینی پیدا شد و نیوتون را برچید. ولی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

به نسبت، ریاضیات از مقولات هنری «محاسباتی‌تر» است.

با وجود این، ما «شعر» و «نه شعر» را از هم تمیز می‌دهیم. حتا بچه‌ها هم می‌دانند که «جم جمک بلگ خزون» شعر است و چیزی که مامان بزرگه با «یکی بود یکی نبود» شروع می‌کند «قصه». البته باید اذعان کرد که اگرچه بچه به دلیل خامی ذهنش اولی را نخست به خاطر وزنی که دارد شعر تشخیص می‌دهد این را نیز باید پذیرفت که اگر هوشمند باشد خود پس از چند بار تجربه به تفاوت ماهوی شعر و نقل هم پی خواهد برد.

بدون شک برای پی بردن به چیزها راه‌های دیگری هم وجود دارد. مثالی به ذهنم می‌آید اما نمی‌دانم با طرح آن از کجا سر در خواهم آورد. خب، اگر نامربوط از آب در آمد حذفش می‌کنیم.

ببینید: اگر ما بدانیم مرز جنوبی شوروی سابق کجا است و مرزهای شرقی ترکیه و عراق کجا، اگر مرزهای غربی پاکستان و افغانستان و حدود شمالی خلیج‌فارس و دریای عمان را هم بشناسیم آیا خود به خود تصوری از موقعیت جغرافیایی ایران در ذهن‌مان شکل نمی‌گیرد؟ - ما می‌دانیم به چه چیز می‌گویند مقاله یا مقامه و به چه چیز می‌گویند نقل یا قصه یا داستان یا رمان یا به طور کلی ادبیات .آیا کسی این‌ها را برای ما تعریف علمی کرده است؟ همه ما با اندکی هوشمندی می‌توانیم حکم کنیم که این مقاله علمی با زبان بسیار شاعرانه‌یی نوشته شده یا می‌توانست خیلی شاعرانه‌تر از این نوشته بشود. این یک تجربه عام انسانی - جهانی است. مسلماً در هیچ جای دنیا آن تعریفی که شما دنبالش می‌گردید از شعر داده نشده، اما در موسیقی شوپن را «شاعر پیانو» می‌شناسند و در معماری به رایت مثلاً، لقب «معمار موسیقی» و «معمار شاعر» داده‌اند و همه هم به شایستگی این دو تن برای داشتن چنین لقبی گردن گذاشته‌اند. همین نیم ساعت پیش که داشتیم درباره فیزیک این سال‌ها و انقلاب حیرت‌انگیزی که دانشمند هموطن خودمان لطفی‌زاده با نظریه «فازی»اش در انفورماتیک و پیشرفته‌ترین صنایع الکترونیک عالم به وجود آورده صحبت می‌کردیم من برای آن تعبیر" دانشی سخت شاعرانه" را به‌کار بردم و شما هم کاملاً به منظور من پی‌بردید. طبعاً مقولات موسیقی و معماری و مهندسی الکترونیک در ظاهر امر نه شباهتی به هم دارد نه ربطی به شعر، اما این‌قدر هست که نشان بدهد ما به تجربه می‌دانیم «شاعرانگی «چه‌گونه حالتی است و به عبارت ساده‌تر: اگر تعریفی از شعر نداریم شناختی از آن داریم که به قدر کافی کارآیند است هر چند که این شناخت بر حسب

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دانش و بینش و درایت و ظرافت طبع و دیگر ظرفیت‌های مورد نیاز، در افراد مختلف تفاوت‌های غیر قابل تصوری دارد. یک‌بار تو تاکسی دیدم آن بیت سعدی را روی صندوقچه کنار فرمان به این صورت نوشته بودند:

آن کس که به جمله‌گی تو را تکیه به دوست
چون نیک نظر نمایی آن دشمن و دوست.

که تحریف بی معنی این بیت است:

آن کس که به جملگی تو را تکیه بدوست
چون نیک نظر کنی همه دشمنت اوست.

هر چه سعی کردم از راننده بپرسم از این «شعر» (که نوشتنش مستلزم بازماندن از کار و پرداخت مبلغی دستمزد به خطاط بوده) چه فهمیده است، جز این جوابی نداد که: «وقتی ماشینو تحویل گرفتیم فکر کردیم یه شعر مَشتی رو داشبردش بنویسیم، رفیق ما گفت اینو بنویسیم، دیدیم خیلی عالیه. گفتیم عشق است! دادیم نوشتند ... میگه هر کسی تو این دنیا، یا دشمنه یا دوست.»

درواقع ما یک موضوع اصلی را در معادله منظور نمی‌کنیم. ببینید: اگر شما طرح یک پارچه یا ساختمان و رنگ یک اتاق یا دوخت یک لباس را خیلی بپسندید یا اصلاً نپسندید، آن طرح و رنگ و دوخت لزوما خیلی بد یا خیلی خوب نیست. چون قضاوت شما امری است مربوط به سلیقه‌یی که دارید، آن هم به همین دلیل ساده که دیگری ممکن است نظری یکسره مخالف نظر شما داشته باشد. سلیقه هم محصول پس زمینه فرهنگی و تربیتی انسان است و نمی‌توان برای خوش‌سلیقگی و کج‌سلیقگی حکم عامی صادر کرد. چون جنس سلیقه چیزی از نوع سنگ یا آجر نیست. ضمناً یکی از دوستان من حرف فوق‌العاده پرمعنایی زد. خیلی صمیمانه گفت: «نمی‌شود آدم همه جا دمکرات‌منش باشد اما به هنر که رسید از خودش استبداد رأی نشان بدهد.»

- **من به این دلیل که سوآلات تازه‌یی دارم اجازه می‌خواهم آن بخشی از مصاحبه چند سال پیش‌مان را در همین‌جا مرور کنیم.**
- مخالفتی ندارم، منتها به شرط قبول پاره‌یی دستکاری‌ها.

- **من هم مخالفتی ندارم ... بسیار خوب؛ شما در آن‌جا گفته‌اید که...**

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

... - در فارسی جز خواجه نصیر توسی هنوز هیچ‌کس نگفته شعر چیست، ولی عجالتاً من این‌جا از طریق تشبیه و مقایسه و حذف، و با مختصری پرچانگی، دریافت و برداشتی از شعر ارائه می‌دهم. اما فقط تا همین حد و نه بیشتر.

طبعاً قدیمی‌ها تعاریفی از شعر داده‌اند که بهتر است آن‌ها را پیش نکشیم تا باعث خلط مبحث نشود .چون همان‌طور که عرض شد، برداشت امروز گروهی از ما از شعر، برداشتی کاملاً متفاوت است.

ببینید: پدران ما به هر کلام موزون و مقفایی شعر اطلاق می‌کردند .مثلاً پدربزرگ خود من از زمزمه کردن این بیت چنان لذتی احساس می‌کرد که من نقش آن را در شیارهای چهره پیرش می‌دیدم:

قیامت قامت و قامت قیامت

بدین قامت بمانی تا قیامت!

که تازه با اصول قدیمی درست هم نیست، چون «قامت» را با حرف «تا» قافیه کرده. پدربزرگ که تا دم مرگ هم لهجه افغانیش را از دست نداد قاف‌های شش‌گانه بیت را هم از ته حلق و نزدیک به «خ» تلفظ می‌کرد و این تنها چیزی بود که به این بیت بی‌مزه مختصر مزه‌یی می‌داد.

او واقعاً از این بیت لذت می‌برد و من در همان حال که از لذت بردن او کیف می‌کردم، چون روم نمی‌شد به کج‌سلیقگی و بی ذوقیش بخندم روز به روز از هر چه شعر نامیده می‌شد بیزارتر می‌شدم. به خصوص که در مدرسه هم چیزی بیش از همین‌ها به ما تحمیل نمی‌کردند. من نمی‌دانستم شعر چیست اما شنیدن این چیزها نه فقط برایم کسالت‌آور بود بل‌که درست و حسابی حالم را به هم می‌زد.

«خان‌بابا» آدم چندان عامی‌یی هم نبود اما سلیقه‌اش و برداشتش از شعر به‌اش اجازه می‌داد از این لفاظی بی‌نمکی که یقین دارم امروز به مذاق هیچ شعرخوانی خوش نمی‌آید واقعا لذت

ببرد.

از «شعر»های مورد توجه او نمونه‌های زیادی به خاطر دارم که شاید نقل چندتایی از آن‌ها برای درک میزان اختلاف ذوق و سلیقه ما کومک خوبی باشد:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

قصه بی سر و سامانی من گوش کنید

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

که از وحشی بافقی است. یا این بیت نظامی که از میان آن‌همه ابیات و قطعات زیبای او انتخاب کرده به‌اصطلاح چشم بازار را درآورده بودند تا - یک سنگ و دو گنجشک - هم ما کودن‌ها «شعر» یاد بگیریم، هم با آن اندرزباران شده باشیم:

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز.

یا مثلاً:

هنر آموز، کز هنرمندی
در گشایی کنی و دربندی!

که چون تهش را نمی‌فهمیدیم خیال می‌کردیم ما نوباوگان وطن باید هنر بیاموزیم تا یاد بگیریم که بعد از این، زمستان‌ها، وقتی وارد اتاق می‌شویم حتماً در را پشت سرمان ببندیم که سوز نیاید.

یا این بیت مضحک از آن بزرگمرد:

زنبور درشت بی مروت را گوی
باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزن!

خب البته این بیت‌ها سخنان حکمت‌آموز هست، یعنی حرف‌هایی از مقوله پند و اندرز و این جور چیزها که هیچ‌وقت به این مفتی‌ها به گوش هیچ بنی بشری فرو نرفته و دو پول سیاه کار ساز نبوده. اما هر چه باشد، به هر تقدیر یک نکته برای امروزی‌ها مسلم است و آن این‌که این فرمایشات دُرربار ربطی به عالم شعر ندارد و در واقع ارزش این آثار چیزی بیش از «هر که دارد امانتی موجود/ بسپارد به بنده وقت ورود» و «ای که در نسیه بری همچو گل خندانی/ پس سبب چیست که در دادن آن گریانی» که تو حمام و دکان بقالی کتیبه می‌کردند به دیوار می‌زدند نیست. خروارها از این فرمایشات یک پول سیاه به گنجینه فرهنگ و هنر بشری اضافه نمی‌کند چه رسد به این که بگذاریم‌شان تو موزه سر درش را چراغان کنیم بدهیم آن بالاش بنویسند گنجینه عظیم هنر سنتی ایران.

- **صحبت درباره صاحبان این اشعار...**
- من این‌ها را «شعر» نمی‌دانم. دست کم بفرمائید نظم.

- **به هرصورت مزخرف‌شمردن این‌ها را کسانی تحمل‌نمی‌کنند و از آن سر**

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

و صداها به راه می‌افتد که خودتان بهتر می‌دانید...

- آن‌ها را ول کنید بگذارید سر و صدا راه بیندازند. اگر این یک کار را هم نکنند دیگر چه جوری می‌توانند نشان بدهند که هنوز زنده‌اند.

- در هر صورت به همین دلیل است که من از شما در این باب‌ها توضیحات بیشتری می‌خواهم. مثلاً در نظامی، آیا شما لیلی و مجنون و خسرو و شیرین را هم شعر به حساب نمی‌آورید؟

- آقای حریری. بنده دارم راجع به پند و اندرز منظوم که به حساب شعر منظور می‌کردند حرف می‌زنم ... ولی، مهم نیست، حالا که شما عجله دارید بگذارید جواب‌تان را با

سوآلی شروع کنم: آیا اگر من بگویم نظامی در این دو اثر راوی چیره دست شورانگیزترین عشق است (گیرم به سلیقه همعصران خودش که دوست می‌داشتند عشاق، به سبب نرسیدن به «وصال» معشوقه که همانا همبستر شدن با او بود قتل‌عام بشوند) به او توهین کرده‌ام؟ یعنی حتماً باید بگویم» شاعر» است تا غرور ملی کسانی جریحه‌دار نشود؟ آیا فقط به این دلیل که آن داستان‌ها را به آن زیبایی «به نظم کشیده» باید به او شاعر گفت؟ - در این صورت چرا به آقای ابراهیم گلستان نگوئیم شاعر.

اگر عقیده مرا بخواهید می‌گویم «فقط شاعر خواندن» شخص نظامی به مثابه یک نمونه، یعنی ندیده‌گرفتن حق و مقام اصلی او به اضافه اخلال‌گری در نقد شعر. چرا باید به تصور این که داریم به مهندس معماری حرمت می‌گذاریم او را «سرتیپ» خطاب کنیم و به این ترتیب، هم بی اطلاعی خودمان را رو دایره بریزیم هم ارزش تحصیلات او را منکرشویم؟

- اگر در مورد نظامی توضیح بیشتری بدهید...

- نظامی یک داستان‌پرداز است. در پرداخت گفت و گوهای اشخاص قصه‌ها اعجاز می‌کند. زبان در دستش از موم شکل‌پذیرتر است. شناخت شخصیت‌هایش را به ما واگذار نمی‌کند و از آن‌ها تصویری به ما نمی‌دهد تا هر طور که خودمان خواستیم یا توانستیم درباره‌شان قضاوت کنیم: به آن‌ها جان می‌دهد می‌نشاندشان جلو چشم‌مان.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

مجنون و فرهادش عاشق نیستند، خودِ عشقند، گیرم عشق در برداشت کاملاً قدیمی و سخت رمانتیک و سوزناک روزگار خودش. این‌ها همه مشخصات یک داستان خوب است. یعنی مشخصاتی که در نقد شعر جایی ندارد. و نظامی داستانسرایی است که علاوه بر همه این امتیازات زبانش هم زبانی است شاعرانه. سوآل این است که به چنو استادی چرا فقط باید گفت «شاعر»؟ یعنی چرا باید به داستان‌پرداز بزرگی با این ابعاد، همان لقبی را داد که در انجمن‌های ادبی به امثال عباس فرات می‌دهند؟ این«لقب» به او چه می‌دهد؟

- **گفتید زبانش «هم» زبان شاعرانه‌یی است...**

- منظورم به هیچ وجه این نیست که داستان‌هایش را به نظم ظریف درخشانی کشیده، بل‌که اگر زمانه به او اجازه می‌داد حکایتش را به نثر بنویسد هم باز شاعرانه بودن زبانش به قوت خود باقی می‌ماند. منتها او جز به نظم کشیدن داستان‌ها راهی نداشته، که حتماً در ادامه گفت و گومان به چرای این «ناچاری» هم خواهیم رسید. این‌یک خطا یا یک سهل‌انگاری بین‌المللی است. - غربی‌ها هم چهار سخنسرای بزرگ خودشان - هومر یونانی و شکسپیر انگلیسی و دانته ایتالیایی و گوته آلمانی را «شاعر» می‌خواندند. امروز را نمی‌دانم. این برداشت تا اوائل قرن حاضر یعنی تا پیش از پیدایش «شعر محض» قابل قبول بود. امروز دیگر یا باید در این طبقه‌بندی تجدیدنظر کنند یا به ترتیبی مانع خلط مبحث شوند. از این چهار قُله، هومر و دانته فقط راوی بوده‌اند و شکسپیر بیشتر به بازی‌نویسی شهره است همچنان که گوته در ارجمندترین اثرش فاوست. البته این هر چهارتن آثارشان را در فرم‌های شعری رایج روزگار خود و به زبانی بسیار شاعرانه نوشته‌اند، ولی از اوائل قرن بیستم ناگهان شعری متولد می‌شود که قائم بالذات است و برای آن‌که از قوه به فعل آید به حاملی چون قصه - خواه به صورت تریلوژی دانته و خواه به صورت بازی‌های شکسپیر - نیازمند نیست .میان این دو گونه (که اولی‌ها بیشتر در مقوله «ادبیات شاعرانه» قرارمی‌گیرد و دومی فقط در مقوله «شعر محض») مرزی به چشم می‌خورد به کلفتی دیوار چین که نقد شعر و ادبیات معاصر نمی‌تواند آن راندید بگیرد. روایت روایت است و شعر امروز اگر برای نمود خود بدان متوسل شود وارد قلمرو ادبیات منظوم خواهد شد. البته این فرق می‌کند با موردی که داستان‌پرداز بزرگی برای اثرش زبانی سخت شاعرانه برگزیند و از پسش هم برآید. گو

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

این‌که منتقدان «شعر معاصر» (روی کلمه معاصر تکیه می‌کنم) همه بر همین اعتقادند، باز شما لطفاً این را به حساب سلیقه شخصی من بگذارید. - در هر صورت، نظامی که مانند آن چهار سخنسرای بزرگ غرب تا پیش از حدوث تغییرات بنیادی در برداشت بخشی از جامعه ما از مقوله شعر شاعری بسیار بزرگ به حساب می‌آید، با مترو معیارهای سال‌های اخیر مطلقاً شاعر شناخته نمی‌شود. مثالش را قبلاً آوردم: آقای ابراهیم گلستان قصه‌هایش را با اوزان عروضی و حدوداً به فرم بحر طویل می‌نویسد بی این‌که خود داعیه شاعری داشته باشد یا خوانندگانش او را شاعر بدانند. صِرفِ به کار گرفتن» وزن محسوس» چیزی را از قلمرو ادبیات به قلمرو شعر انتقال نمی‌دهد.

- **آیا در طول تاریخ ما مقاطعی بوده است که شاعر یا شاعرانی به آنچه شما می‌گوئید «شعر» نزدیک شده باشند؟**

- شعر به هر صورت انواع و اقسامی دارد اما آنچه منظور نظر من است صفتی را هم یدک می‌کشد. من می‌گویم «شعر ناب» یا «شعر محض». - فکر می‌کنم این دومی گویاتر باشد.

- **منظورتان دقیقاً چه‌گونه شعری است؟**

- منظورم شعر و به طور کلی هنری است که برای نمود، محتاج سوار شدن بر حاملی یا چنگ‌انداختن به چیزی جز خودش نباشد. مجبور نباشد برای نشان دادن خود به بهانه و دستاویزی متوسل بشود.

- **بسیار خوب، باز به این موضوع برخواهیم گشت. حالا بفرمائید که آیا مقاطعی بوده است که شاعر یا شاعرانی به این نوع شعر لااقل تا حدودی «نزدیک شده باشند»؟**

- شاید، با قید احتیاط، بشود گفت شاعران سبک هندی «می‌توانستند» به شعر محض دست پیدا کنند ولی آن‌ها به دنبال مضمون‌سازی افتادند و مجال را از دست دادند. البته جواب به این سوآل بدون یک مطالعه «آکادمیک» غیر ممکن است و من هم چنین مطالعه‌یی ندارم. - اما به طور کلی و با چشم‌پوشی از چند استثنای محدود

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

می‌توان گفت که شعر، برای شاعران کهن، مقوله خاصی نبوده. از پند و اندرز تا مدح و هجو و مسخرگی و عشق و هرزگی و حکایت و ماده تاریخ بنای قلعه یا وفات اشخاص، هر چه را که در وزن عروضی بیان می‌شده شعر می‌شناختند که در غالب موارد هیچ‌چیز از آنچه ما امروز «احساس شاعرانه» می‌خوانیم یابه «منطق شعری» تعبیر می‌کنیم در آن وجود نداشت:

اولین کس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم.

یا مثلاً:

آن شنیدستم که در صحرای غور
بارسالاری درافتاد از ستور.

آشکارا می‌بینیم که اگر وزن و قافیه را از این دو بیت حذف کنیم چیزی از آن باقی نمی‌ماند که در جان شنونده یا خواننده بنشیند. و حالا آن دو را مقایسه کنیم با ابیات زیر از طالب آملی، که جدا از وزن و قافیه هم به هر حال مضامینی خیال‌انگیز است:

به تن، بویا کند گل‌های تصویرِ نِهالی را
به پا، بیدار سازد خفتگان نقش قالی را...

و:

زان چهره گل به دامن اندیشه می‌کنم
خورشید می‌فشارم و در شیشه‌می‌کنم...

- **جایی گفته‌اید کار شعر روایت نیست. می‌خواهم بپرسم چه‌گونه موضوعاتی روایی است.**

- وقتی مطلبی بر اساس طرحی قصه‌وار بیان شود به‌اش می‌گوئیم روایی است. حالا این چیز روایی می‌تواند نقاشی باشد می‌تواند موسیقی باشد می‌تواند رقص باشد یا هر چیز دیگر. فقط باید به این نکته توجه داشت که هر هنر محضی وقتی به روایت متوسل شد آن حالت نابی‌اش را از دست می‌دهد. حتماً باید خدمت بهانه‌جویان محترم عرض شود که این به هیچ‌وجه معنیش «بی ارزش شمردن اثر «نیست. هیچ‌کس نمی‌گوید «فندق شکن» چایکوفسکی چون قصه‌یی روایت می‌کند پس دیگر

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

موسیقی نیست. می‌گوئیم باله است. هیچ‌کس نمی‌گوید مرغ آمین نیما شعر نیست. هیچ‌کسی نمی‌گوید پرده معروف آخرین شام مسیح چون چیزی را روایت می‌کند دیگر نقاشی نیست (در برداشت‌های معاصر، نقاشی محض «هم» پذیرفته شده است). ولی البته هنوز فراوانند کسانی که شعر را تا چیزی حکایت نکند درک نمی‌کنند، همان‌طور که نقاشی مجرد را و همان‌طور که حتا موسیقی بی گفتار را.

- گفتید پیش از آن‌که شاعران به شعرِ محض دست پیدا کنند آنچه در نظر جمهور شعر تلقی می‌شد پوسته و به عبارت ساده‌تر شکل خارجی سخن بود نه درونمایه‌اش. سوآل این است که آیا نقد شعر امروز تن دادن به این تفکیک‌های گاه بسیار دشوار را ایجاب کرده است؟

- همین‌طور است .این تفکیک را نقد شعر امروز ناگزیر کرده است. در شعر کهن چنان‌که گفتم بجز آثار چند شاعر استثنایی آنچه «شعر» نامیده می‌شد «نظم» بود و آنچه که شعر در برداشت امروزی نزدیکی بیشتری داشت غزل یا آثار تغزلی، که آن هم گرفتار تکرار و تقلیدی باور نکردنی شده‌بود. کسانی مدعی بودند که شاعرند اما هیچ‌یک حرف تازه‌یی برای گفتن نداشتند و سخنی به میان نمی‌آوردند که از نسل‌ها پیش بارها و بارها مکرر نشده باشد. عشق حادثه‌یی تکراری بود و معشوق یا معشوقه موجود واحدی بود با تصویری تغییرناپذیر .غزلسرایی نوعی موزائیک‌سازی بود از قطعات پیش ساخته‌یی با بینش همجنس‌بازانه سربازخانه‌یی. زلف کمند بود ابرو کمان و مژه‌ها تیر (تیر مژگان). حتا غمزه هم چون می‌بایست به دل بنشیند تیر بود و موها زره (ناوک غمزه بیار و زره زلف - حافظ) و غیره ... رسم معشوقی که این‌جور تا بن‌دندان مسلح باشد هم ناگفته پیداست که می‌بایست عاشق کسی باشد ولاغیر. عشق حیاتبخش و تکامل دهنده نبود. چیزی بود که می‌بایست عاشق شوریده علی‌القاعده ناکام را خاکسترنشین کند. و شاعر بینوا همه هم و غمش این بود که آن قدر سر کوی یار خونابه از چشم ببارد تا دل سنگش را نرم کند و شبی آن محروم فلکزده را از شراب وصل خود جامی بچشاند. عاشق مجنونی بود خودآزار و معشوق دیوانه‌یی دیگرآزار و عشق طریقی برای رسیدن به اعماق ذلت و پفیوزی:

گر با دِگران شدی هماغوش
ما را به زبان مکن فراموش!

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- مگر حافظ که این‌قدر مورد حرمت شما است عموماً از همین کلیشه‌ها استفاده نکرده؟

چرا. ولی حافظ برای من انسانی است غمخوار بشریت. موردش به کلی فرق می‌کند. وگرنه از این لحاظ با دیگران تفاوت زیادی ندارد. دیدید که مثال انتقادیم را هم از خود او آوردم.

آنچه باعث می‌شود در این بحث همین‌جور سوآل پشت سوآل پیش بیاید بی توجهی به این نکته است که آنچه ما شعر محض یا شعر ناب می‌نامیم جوان‌تر از آن است که متر و معیارهایش شناخته و نامگذاری شده باشد و هنگامی که برای سنجش ارزش‌های چیزی متر و معیار درخور موجود نباشد، از کله‌پَز یک متر و سی سانتیمتر پاچه خواهیم خواست از بزاز دو سیر و نیم پارچه، و داستان نقدی پیش می‌آید که زنده‌یاد اخوان بر هوای تازه نوشت .او بر آن مجموعه عیب‌هایی برشمرد از قبیل تضاد و تکرار و تتابع اضافات و سهل‌انگاری‌های دستوری و ترکیب‌های گوناگون (؟) و توجه به قافیه و عدم توجه به وزن .یعنی ایرادات قدمایی بر شعر کهن و درست همان چیزهایی که بعدها منتقدان «امتیاز» به حساب آوردند.- شعرهای آن مجموعه محصول دوره تجربه‌های تازه بود. مهاجرت از دیاری متروک بود به منطقه‌یی که درست نمی‌شناسید. یعنی درحقیقت یک جور سفر اکتشافی. ناظر که از بالا نگاه می‌کند باید به مسافر خبر بدهد که چه‌قدر پیش رفته و چه‌قدر به مقصد نزدیک شده، نه این‌که مدام با نگرانی هشدار بدهد که «آی دور شدی! آی داری از منطقه دور می‌شوی!» - معیارهایی که او به کار برد درست همان بود که من ازشان می‌گریختم، یعنی معیارهای نقد شعر کهن. مثلاً این پاره را نقل کرده بود:

... و تو خاموشی کرده‌ای پیشه

من سماجت،

تو یکچند

من همیشه.

و می‌دانید اسم این را چی گذاشته بود؟ - «دوز بازی با الفاظ» یا «توجه به قافیه و عدم توجه به وزن»!(۴)

در هر حال ما چه بخواهیم چه نخواهیم با سلیقه و نیم گز و معیارها، و درنهایت

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

امر با توقعات خودمان به شعر امروز یا دیروز نگاه می‌کنیم. البته بعضی‌ها با این نظر موافق نیستند و مثلاً می‌گویند سعدی را باید برداشت برد به قرن هفتم و آن‌جا قضاوتش کرد.

- **بله من هم از طرفداران همین نظرم.**

- خب، بردیم و قضاوت کردیم. نتیجه؟ مگر کسی توقع دارد سعدی به سیاق قرون بعد از خودش بنویسد؟ هر شاعری باید خلاصه‌یی از تاریخ شعر فارسی را زیر چاق داشته باشد، و ضمناً برای دست یافتن به زبانی هر چه کارآیندتر، از مطالعه انتقادی آثار گذشتگان غفلت نکند. - و بگذارید همین‌جا گفته باشم که از این لحاظ من از اسکندرنامه دروغین و از قصه یوسف (احمد توسی) و کشف‌الاسرار و قصص‌الانبیا خیلی بیش از آن شعر آموخته‌ام که از صف دراز شاعران متقدم. البته ناسپاسی نمی‌کنم: میان شاعران هم از مولوی (مثنوی و دیوان شمس) از فخرالدین اسعد و از نظامی و پیش از همه از حافظ بسیار آموخته‌ام. گذشته از شعر، من نحوه زندگیم را هم مدیون حافظم. راجع به زبان من بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند. خب، من این زبان را اختراع که نکرده‌ام. به‌تدریج آموخته‌ام. دست‌کم مقدماتش را مدیون گذشتگانم. اما سفر کردن با حافظ به قرن هشتم برایم لطفی ندارد، چه رسد به سفر با سعدی به قرن هفتم. چرا باید تن به کاری بدهم که حاصلش مشکوک است. - آن‌ها در عصر خودشان زیسته‌اند و کار خود را کرده‌اند. بله اگر حافظ بر شانه سعدی‌و خواجو و مثلاً کمال‌الدین‌اسماعیل نایستاده بود به یقین قامتی چنین بلند نمی‌یافت که از هشت قرن پیش تا حال

هر که در این پهندشت برگشته به پشت سر نگاه کرده اول چهره تابان او به چشمش خورده است. ما مردم این دورانیم و غم و شادی و نیازها و مشکلات خودمان را داریم. قضاوت درباره ارزش‌های تاریخی میراث گذاران ادبی یک مطلب است سلیقه‌ها و نیازهای شخصی یک مطلب دیگر... چرا فاصله‌های هزار ساله و هشتصد ساله و پانصد ساله را نباید در نظر گرفت؟ اصلاً ما داریم راجع به چی بحث می‌کنیم؟

فراموش نکنیم که در عصر ما هر یک ثانیه معادل مدت نود سال انسان نهصد سال پیش است. یعنی ما هر یک ثانیه‌یی را که از دست بدهیم عمری را از دست

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

داده‌ایم. بهتر نیست وقت‌مان را با سنگ ترازوهای عصر خودمان بکشیم و آن را بیشتر صرف خودمان بکنیم؟

- ساده‌ترین نتیجه آنچه شما می‌گوئید این می‌شود که صد یا دویست سال بعد دیگر اصولاً نباید درباره اشعار امروز قضاوتی کرد. این‌ها را دیگر باید فراموش کرد مگر این‌که به صورتی حرف‌های آن دوره را با خودشان داشته باشند که این هم اندکی بعید می‌نماید. وقتی که سازمان یونسکو می‌گوید گنجینه اطلاعات بشری هر پنج سال دو برابر می‌شود، دیگر شما چه حرف تازه‌یی می‌خواهید بگوئید؟

- پس من چی دارم می‌گویم؟ اگر ما حرف تازه‌یی نیاوریم، این گنجینه، دو هزار سال یک‌بار، نیم برابر هم نمی‌شود ... گرچه این شتاب فقط مربوط به همین صد ساله اخیر است و صورت‌حسابی که من می‌خواهم جلوتان بگذارم شوخی است، ولی ببینید شما که سعی می‌کنید مرا به هشتصد سال پیش برگردانید دارید چه دسته‌گلی به آب می‌دهید: درواقع یکصد و هشتاد بار گنجینه اطلاعاتی من بینوا را با تصاعدی منفی نصف می‌کنید. می‌دانید حاصلش چیست؟ - برای‌تان حساب می‌کنم:

کل اطلاعات کنونی انسان عددی است مساوی یک، که پانزده تا صفر جلوش ردیف شده باشد. حالا اگر بخواهیم ببینیم اطلاعات انسان در چه تاریخی تنها «یک واحد» بوده، فقط کافی است ۲۳۷ سال به عقب برگردیم. اگر هشتصد سال عقب برویم می‌دانید چه عددی به دست می‌آید؟ - یک صفر بگذارید یک ممیز بزنید و بعد از قطار کردن ۳۴ عدد صفر، یک عدد هم به آخرش اضافه بفرمائید از یک تا نُه هر عددی که دل‌تان خواست، فرقی نمی‌کند! - چه‌طور است؟

- فکر می‌کنم شما هم با من هم‌نظر باشید که به هر حال شعر امروز ما با نگرشی به شعر گذشته بود که متحول شد.

- بله. منتها دیدیم دیگر هیچ‌جای آباد وصله‌پذیری به تن این جُل باقی نمانده. این بود که صاف و پوست‌کنده شورش کردیم خودمان را از شر مشتی تکرار مکرراتِ به درد نخورِ انجمنی نجات دادیم. کاری که در هر انقلابی صورت می‌گیرد. بعدش هم یک دوره هرج ومرج و، حالا وارد شده‌ایم به دوره سازندگی.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- درست است که دویست سال بعد زحماتی که امروز کشیده می‌شود تا شعر آن دوره به وجود بیاید نادیده گرفته بشود؟

- اگر مخل و تکراری شد (که هیچ دلیلی هم برای نشدنش نداریم) چه بخواهیم چه نخواهیم همین‌طور هم خواهد شد. ما گاهی یادمان می‌رود موزه‌ها رابرای چه می‌سازند. شکی نیست که گاری در زمان خودش اختراعی بوده شاید بسیار مهم‌تر از سفینه‌های کیهان‌نورد امروز. ولی آخر چرا این موضوع باید مشغله ذهنی یک راننده رانه (معادلی برای هرگونه وسیله حمل و نقل) قرار بگیرد که گرفتار هزار مشکل از قبیل راه‌بندان و گرانی بنزین و تصادف و جریمه و مسائل دیگر است؟ اگر مورخ حرفه‌یی یا ذوقی است بحثش دیگر است

وگرنه او را چه به این‌که وسیله سودمند زیر پای جد بزرگوارش گاری بوده؟ دستش درد نکند که با اختراع گاری امکان ساخت رانه بنزین‌سوز یا گازسوز امروز را میسر کرد! ولی گذشتگان کاشته‌اند او خورده و او هم اگر استعدادش را داشته باشد چیزی می‌کارد تا دیگران بخورند. من هم مثل آن راننده آن‌قدر که توانسته‌ام از گذشتگان خودم به ارث ببرم برده‌ام. امروز ما هیچ تصوری از آینده نداریم. همان‌طور که مخترع گاری از آینده وسیله‌یی که ساخته بود کم‌ترین تصوری نداشت و از گاری به بعدش دیگر به او مربوط نمی‌شد. کی می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند؟ تا دوران انقلاب صنعتی هر دستاورد تازه‌یی که نصیب انسان می‌شد حرف آخر بود اما برای ما انسان‌های امروز که هر لحظه با این شتاب حیرت‌انگیز از لحظه قبل به آینده غیر قابل تصوری پرتاب می‌شویم هر دستاورد جدید بی درنگ شروع عصر تازه‌یی را اعلام می‌کند. زمان ما چنان فشرده است که حتا فرصت نمی‌کنیم به یک لحظه بعد بیندیشیم، دیگر فقط همین‌مان مانده که برگردیم به هشتصد سال پیش ببینیم چی به چی بوده! این حرف‌ها لایق «دانشکده»هایی است که از وحشت سرنگون شدن در خلاء بی هویتی حتا جرأت نمی‌کنند لحظه‌یی چشم از عهد شاه وزوزک بردارند به زمان حال‌شان نگاهی بکنند. اما واقعیت دنیای معاصر ما این است که گذشته، حتا همین امروز صبح، گذشته است و آینده هم متعلق به آیندگانی است که ما از چند و چونی‌شان فقط تصویر مبهمی در ذهن‌مان داریم. تصویر مبهمی که تازه ممکن است همین یک لحظه بعد همه خطوطش درهم بریزد. ما فقط می‌توانیم به خودمان بقبولانیم که «ممکن

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

است» کارگران فرهنگ روزگار خود به حساب آئیم. در این مرز مشکوکی از زمان که ما ایستاده‌ایم اگر نخواهیم زیاد از واقعیت به دور افتیم شاید همین‌قدر بتوانیم مدعی شویم که چیزهایی از گذشته را به قدر استطاعت‌مان آموخته‌ایم و به قدر استطاعت‌مان هم چیزهایی می‌سازیم که شاید به درد دنیای آینده بیاید و شاید نه. در یک چنین شرایطی واقعاً این توقع که بنشینیم اندازه بزنیم ببینیم قاسم از میرزا کوتاه‌تر بوده رمضان از غضنفر بلندتر، توقع ریشخندآمیزی نیست؟ آدم‌ها چنانچه توانائیش را داشته باشند خصلتاً رو دست هم بلند می‌شوند. - هر چند که این تا حدود زیادی مربوط به گذشته است و واقعیت تاریخی روزگار ما نشان می‌دهد که اگر این توانایی را نداشته باشیم محکوم به مرگیم. - با وجود این زیاد نگران نباشیم. اگر جز این بود که آدمیزاد جماعت خصلتاً با همنوع خود در مسابقه‌یی مداوم است، امروز با دیروز تفاوتی نمی‌کرد و من و شما هم حالا عوض این حرف‌ها لابد داشتیم خودمان را آماده می‌کردیم که برای تهیه مقدمات ناهار برویم پی شکار ماموت.

- حرف تو حرف آمد و آن بخش از گفت و گوی سابق‌مان که داشتیم مرور می‌کردیم ناتمام ماند ... صحبت از پدربزرگ بود و عقایدش درباره شعر و هنرهای کلامی...

- بله ... پدربزرگ درحقیقت «بیان موزون» را می‌گفت شعر. او و همذوقانش هر مطلبی را که با وزنی بیان شده بود «شعر» می‌شناختند و سخن فاقد وزن را «نثر». به همان سادگی که ما میان خودمان قرار گذاشته‌ایم اگر تخم‌مرغی را زدیم حاصلش را خاگینه بگوئیم و اگر نزدیم به‌اش بگوئیم نیمرو. برای‌شان هیچ فرقی هم نمی‌کرد که آن مطلب وزن‌دار چه درونمایه‌یی دارد. اگر من می‌نشستم و حروف حساب جمل را برای این‌که ترتیبش در خاطر بماند مثلاً به این شکل در می‌آوردم که:

ابجد و هوز و حطی، کلمن از پشتش
سعفص آید پس از آن، نیک به خاطر بسپار
چون به ثخذ برسی، ای پسر نیک‌سرشت
ضظغ آید ز پی‌اش جمله ز یک تا به هزار-

شک ندارم که پدربزرگ پلو چربی به اطرافیان می‌داد تا اعلام کند نوه‌اش شعری «بسته»

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

است که - گوش شیطان کرا - نشان می‌دهد آینده بسیار درخشانی درپیش‌دارد! درواقع خان‌بابای ما گونی را دربست قبول می‌کرد و هیچ اهمیتی نمی‌داد که توش تخم گل است یا کود. ابجد و هوز هر چه باشد موضوع شعر نیست. پس شعر را فاعلاتن فعلاتن به وجود نمی‌آورد.

وزن و قافیه آنچنانی در حکم لباس است که باطن شخص را عوض نمی‌کند. فرض کنیم نوایغ اونیفرم مخصوص دارند و حالا نابغه‌یی در یک حمام عمومی لباسش را کنده رفته تو، و تون‌تاب حمام با استفاده از فرصت اونیفرم طرف را پوشیده .با این کار نه آن نابغه نبوغش را از دست می‌دهد نه تون‌تاب حمام نابغه می‌شود. - در هنر، اونیفرم جایی ندارد. این‌جا هرکس جامه برازنده خودش را می‌پوشد. این‌جا لباس تابعی است از شخصیت هرکس. ظرف باید متناسب مظروف باشد. شربت گوارا را با سطل تقدیم مهمان نمی‌کنند و نفت را هم در ظرف کریستال نمی‌ریزند. حتماً در ادامه بحث‌مان به این مطلب هم خواهیم رسید.

- دریافت من از گفته‌های شما این است که وزن و قافیه و چیزهای دیگری که در گذشته به حساب صناعات شعری گذاشته می‌شد چیزی را که فاقد شاعرانگی است تبدیل به شعر نمی‌کند. پس نتیجتاً موضوع شاعرانه به هر صورت شایسته و درخوری که بیان شود شعر است. این‌که شما ادبیات و شعر را دو مقوله مختلف عنوان می‌کنید از همین نکته نشأت نمی‌گیرد؟

- دقیقاً. دو مقوله مختلف که هر دو می‌تواند به نظم یا به نثر باشد. ولی چنان‌که گفتم تا پنجاه سال پیش و سال‌ها بعد از آن ادبیات و شعر از هم تفکیک نمی‌شد. هرچه نظم عروضی داشت شعر بود حتا دو بیتی «ابجدیه»ی بنده و «قصه موش و گربه بر خوانا». هم دیوان حافظ شعر بود هم دیوان حکیم سوزنی.

آن اوایل هم که بعضی از ما دست به تجربه شعر فاقد وزن عروضی زدیم عده‌یی از فضلا که مثل شاه سلطان حسین همان گوشه اصفهان بس‌شان بود به عنوان بزرگترین دلیل بر نادانی ما کودکان و مسخره بودن کارمان همین موضوع را پیش می‌کشیدند. می‌گفتند: «شما آن‌قدر بی شعورید که نمی‌فهمید اینی که نوشته‌اید نثر است!» - و به این ترتیب اشکال کار روشن می‌شد؛ فضلا شعر و ادبیات را از هم تمیز نمی‌دادند. آن‌ها غُرغُر کنان از جهان رفتند اما تلاش ما سرانجام توانست آن برداشت نادرست را تغییر بدهد و دروازه به روی «شعر» باز شود. امروز دست‌کم بخش عمده‌یی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

از مردم شعر و ادبیات را از هم تمیز می‌دهند و اگرچه تعریف مشخصی از شعر در دست ندارند به تجربه پذیرفته‌اند که برخلاف تعریف پیشینیان ممکن است کلام «موزون و متساوی» نباشد و «حروف آخرینش به یکدیگر» نماند(۵) و بااین همه شعری‌باشد ناب .امروز بخش عمده مشتاقان شعر می‌دانند که وجه اختلاف شعر از ادبیات تنها و تنها» منطق شاعرانه» است نه لزوماً عروض و قافیه و صنعت‌های کلامی.

– چه‌طور است این وجه تفاوت باز هم روشن‌تر بشود؟

- ما در طول روز مطالب بسیاری می‌شنویم. پاره‌یی از این مطالب ممکن است با احساسات و عواطف ما برخورد بکند، اما بدون این‌که بر آن‌ها اثری بگذارد با تجربه‌ها یا منطق ما محک می‌خورد و مورد رد یا قبول، و یا فقط مورد درک و اطلاع‌مان قرار می‌گیرد. مثلاً این دو جمله:

ماست تُرش بود.

مرد بلند بالایی یک ساعت است سر کوچه ایستاده.

ما با جزءجزء عناصر این دو جمله از پیش آشنائیم: مصداق‌های ماست و مرد و کوچه را می‌شناسیم، ذائقه‌مان با مزه ترش آشنا است، برای بلند قد به حساب آمدن یک مرد معیاری ذهنی داریم و می‌دانیم یک ساعت چه مدت از زمان است، و حتا می‌توانیم حدس بزنیم که «آن مرد» کشیک کسی را می‌کشد یا، بر حسب شرایط حاکم بر جامعه ما، زنگ خطر برای یکی از همسایه‌های‌مان به صدا در آمده است، و غیره.

اما گاه نیز سخنانی می‌شنویم که گرچه از منطق متعارف و تجربه و قیاس‌مان می‌گذرد، بدون یاری گرفتن از این‌ها مستقیماً احساسات و عواطف ما را تحریک می‌کند و فقط از آن راه درک می‌شود. مثلاً:

از کلمه مادر بوی بهشت می‌آید.

این ساده‌ترین شعر است. با همه وجودمان از شنیدنش لذت می‌بریم و تصدیقش می‌کنیم. با گوینده همصدا می‌شویم و با خود می‌گوئیم هیچ‌کس احساس فرزند به مادر را عمیق‌تر از این بیان نکرده است. اما درست که دقت کنیم می‌بینیم در درک این جمله نه منطق صوری دخالت داشته نه قیاس و نه تجربه. چون نه کلمه بو دارد نه بوی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بهشت معلوم است چه‌گونه بویی است. اما می‌پذیریم که «کلمه»ی «مادر» به راستی «بوی بهشت» دارد. - یا:

من
پری کوچک غمگینی را
می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد
و دلش را در یک نی‌لبک چوبین
می‌نوازد آرام آرام،
پری کوچک غمگینی
که شب از یک بوسه می‌میرد
و سحرگاه از یک بوسه به دنیا می‌آید.

که تکه‌یی از یک شعر فروغ فرخزاد است. و یا:

اندوه پس نشستن دریا
در چشم‌های گود مورب
که گویی
همواره افق را می‌کاوند
حتا آن دم
که رویاروی
در چشمانت می‌نگرند.

هجوم رنج و
غرورِ هرگزواپس‌ننشستن- .
این حکایتی کهن است
که دیدگان ترکمنی
به کم سخنی
اندکی از آن را باز می‌گویند.

که شعری از یحیا هاشمی است با عنوان بندر ترکمن.

خواننده امروزین ما پذیرفته است که شعر را به نثر نیز می‌توان نوشت. به بیان دیگر می‌توان سخنی پیش آورد که بدون استعانت از وزن و سجع شعری باشد جاندار و عمیق.

من مطلقاً وزن را به مثابه چیزی لازم و ذاتی یا وجه امتیازی برای شعر نگاه

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

نمی‌کنم. بل‌که به عکس، معتقدم التزام وزن ذهن شاعر را منحرف می‌کند چرا که وزن بناچار فقط معدودی از کلمات را به خود راه می‌دهد و بسیاری کلمات دیگر را پشت در جا می‌گذارد در

صورتی که ممکن است دقیقاً همان کلماتی که در وزن نگنجیده، در زنجیره تداعی‌ها درست در مسیر خلاقیت ذهن شاعر بوده باشد.

با یک شوخی چه‌طورید؟ - دوستی می‌گفت عشق فقط یک قافیه دارد که دمشق است و آن را سعدی علیه‌الرحمه به کار برده:

چنان قحط سالی شد اندر دمشق

که یاران فراموش کردند عشق.

و ادعا می‌کرد تحقیقات کافی ثابت کرده محلی که قحطی باعث شده مردم عشق را فراموش کنند بغداد بوده، و تحریف تاریخی فقط به خاطر گُلِ روی وزن و قافیه صورت گرفته. - اگر این شوخی را جدی تلقی کنید درویش به فیض خودش رسیده!

بگذارید شعر را به سیلابی تشبیه کنیم، یعنی به آن مقدار آبی که بر اثر به هم پیوستن قطره‌هایی که یکدیگر را تداعی کرده از جان ابر بیرون کشیده‌اند بر شیب دامنه‌یی که ذهنیت شاعرانه است فرو می‌غلتد. وقتی که ما وزنی خارجی برای شعر در نظر بگیریم مثل آن است که برای این سیلاب که باید خاک را گلزاری کند و سرانجام رودی تشکیل دهد تمهیدی کنیم که باران تنها در برکه‌یی ببارد، و بستری حفر کنیم تا آب جز عبور از آن و هدایت شدن به نقطه دلخواه راهی نداشته باشد. در این صورت، وزن «سیل گیری» است که جریان طبیعی سیلاب را منحرف می‌کند و از حرکت خلاقه طبیعی‌اش مانع می‌شود. سیلاب باید تمامی دامنه را فرا گیرد و آنگاه با تراشیدن زمین شکل نهائیش را بیابد و در هیأت رودی چرخه مقدرش را آغاز کند نه آن‌که در بستر از پیش حفر شده‌یی بگذرد و قرن‌ها دور خودش چرخک بزند و نتواند از محصوره‌های محدود غزل و رباعی و قطعه پا بیرون بگذارد و به خلاق‌ترین امکانات خود دست یابد. وزن در حکم آن بستر یا مسیر است و لامحاله او است که برای ذهن شاعر تعیین تکلیف می‌کند و به تداعی‌های او جهتی خاص می‌دهد در حالی که شعر، فوران آتشفشانی از اعماق تاریک اقیانوس است که باید فارغ از هر قید و قالب و نباید و بایدی، برحسب حدت و شدت خود، آن جزایر زیبایی را به وجود آرد که جغرافیای فرهنگ بشری است. من حدود سی سال پیش از این گفتم که وزن را سبب انحراف

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ذهن شاعر و مانع جریان خود به خودی شعر به معنی زایش طبیعی آن می‌دانم و امروز هم همان حرف را تکرار می‌کنم: وزن می‌تواند به مثابه تفننی به کار گرفته شود اما به هر حال - و حتا در عروض آزاد نیمایی - قفسی است که سقف پرواز شاعر را محدود می‌کند.

ب- نقش قافیه

- **قافیه چه‌طور؟ قافیه را عَرَض نمی‌شمارید؟**
- خب، قافیه ... ولی چه جور قافیه‌ئی؟...

بگذارید ابتدا جمله‌ئی از آقای محمد حقوقی را برایتان بخوانم .می‌نویسد: «شاعر اصیل در هر شرایطی قادر به نوشتن نیست. او دریای آرامی است که تموج و تلاطمش را فقط در زمان سرایش شعر می‌توان دید. در صورتی که شاعران کهن‌گرای امروز ما [هنوز مثل مدل‌های عهد بوق‌شان]غالباً به التزام تساوی طولی مصراع‌ها (یعنی اصل پُر کردن) و ضرورت قافیه‌ها (یعنی اصل کومک کردن) در هر لحظه‌ئی که بخواهند - حتا در عادی‌ترین لحظات - شروع به «ساختن» می‌کنند. به عبارت دیگر کار اغلب آن‌ها بر اساس انتخاب از پیش معلوم شده وزن و زیر هم نوشتن قافیه‌ها و سرانجام، ساختن مضمون به مساعدت قوافی است.» [شعر زمان ما: ج ۱، ص ۹]

حالا بفرمائید منظورتان کدام قافیه است. چون در شعر قدیم همان‌طور که «وزن» به ضد خودش بدل می‌شد التزام قافیه هم می‌توانست به «ضد قافیه» مبدل بشود.

- **لزوم آوردن دست‌کم یک شاهد مثال کاملاً محسوس است.**
- حق با شما است و دست بر قضا یک مثال درشت از فردوسی دم ذهنم است. شما این دو بیت را به صدای بلند - تأکید می‌کنم :به صدای بلند - چه‌طور می‌خوانید؟

چو بیدار شد رستم از خواب خوش
به کار آمدش باره دستکش.
بدان مرغزار اندرون بنگرید

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ز هر سو همی بارگی را ندید.

منظورم بیت دوم است که اگر بخواهید کاملاً درست بیانش کنید ناچارید آن را به این صورت بخوانید:

بدان مرغزار اندرون بنگرید ز هر سو همی/

بارگی را ندید.

یعنی ناچارید بخشی از مصراع دوم را به مصراع اول بچسبانید تا سلامت بیان فدای لزوم تکیه بر قافیه نشود. قافیه اگر درست و بجا مورد استفاده قرار بگیرد یک ارزش است ولی استعمال نابجا به یک ضد ارزش تبدیلش می‌کند. مثل موقعی که کسی بردارد مرثیه‌ئی را مثلاً فقط به این دلیل که نام متوفی تنها در وزنی دفی می‌گنجیده در چنان وزنی عرضه کند. آن‌که دیگر وزن نیست، بل‌که به مضحک‌ترین وضعی «ضدوزن» است.

- **منظور من هم آگاهی از نظر شما است در باب قافیه در شعر امروز.**

- قافیه وقتی که در جای خود بنشیند کیفیتی حیرت‌انگیز به کلام می‌دهد. بارها برای من اتفاق افتاده در شعری گرفتار کلمه‌ئی بشوم که خود به خود قافیه کلمه دیگری از آب در آمده بدون این‌که مورد داشته باشد. درواقع حضوری نابجا و مخل. در چنین وضعی برای حذف آن هرچه از دستم برآید انجام می‌دهم. اگر توانستم کلمه اول را عوض می‌کنم اگر نشد کلمه دوم را، و اگر مجبور باشم همان کلمات را نگه دارم جای یکی از آن دو را در عبارت تغییر می‌دهم .یعنی بر خلاف عقیده خودم در آن بخش شعر تصرف عُدوانی

می‌کنم.

- **این جمله آخری احتیاج به توضیح دارد.**

- من معتقدم شعر همان است که خودش آمده و نباید در آن دستکاری بشود یا به اصطلاح حقوقدان‌ها «مورد تصرف عُدوانی» قرار بگیرد. این کار را فقط درصورتی جایز می‌دانم که در آن متوجه‌خطائی دستوری‌بشویم یا به‌طور جدی و نه‌تفننی ببینیم که جمله‌یا عبارتی رامی‌توان موجزتر یا مؤثرتربیان‌کرد.

- **از نقش قافیه می‌گفتید...**

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- می‌توان از قافیه توقع ارجاع دهندگی داشت، یعنی خواننده را بی درنگ از طریق قافیه به کلمه خاصی که مورد نظر است توجه داد. حضور نامنتظرش می‌تواند در القاء موسیقائی شعر هم بسیار کارساز باشد. حتا در پاره‌ئی موارد تمام بار ساختاری شعر را به دوش می‌کشد.

- **ممکن است در این باب مثالی بیاورید؟**

مثال‌هایش فراوان است. مثلاً کویری شعری فاقد نقطه‌گذاری است چرا که از آغاز تا پایان تنها یک جمله است که دوبار با ناله آرزومندانه زنی عقیم قطع می‌شود تا تمام شعر در انتها به تکرار بی پایانِ همان ناله تبدیل شود. این شعر یکپارچگی‌اش را مدیون قافیه‌های سه‌گانه خالی و نهالی (به کسر اول، به معنی دشک) و بی‌خیالی است.

یا مثلاً شبانه (مرا تو بی سببی نیستی) تمام بارش بر دوش قافیه‌ها و ردیف آغاز می‌کنی و آواز می‌کنی و پرواز می‌کنی است.

یا مثلاً بندهای چهارگانه مرگ نازلی (که شعری با عروض نیمائی است) با گسترش وزن این به‌اصطلاح دو بیتی، و باز بر اساس وضع خاص قافیه‌ها و ردیف‌شان شکل گرفته:

دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت
از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت
یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت
گل داد و مژده داد: «زمستان شکست!»، و رفت.

و ناگفته نگذاشته باشم که این فرم را نخستین بار نیما به کار بست، از جمله در شعر بسیار درخشانش مهتاب با ردیف و قافیه‌های خواب در چشم ترم می‌شکند و ای دریغا به برم می‌شکند و بر سرم می‌شکند و بالاخره تکرار مجدد پایانه نخستین در انتهای شعر.

- **این‌که گفتید دستکاری در شعر را تجویز نمی‌کنید برای من قدری ثقیل است.شاعر یا نویسنده ممکن است چیزی را بنویسد و تا هنگامی که کاملاً از آن راضی بشود و به چاپش بدهد بارها و بارها در آن دست ببرد تا**

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

حدی که نسخه نهائی چیزی بشود به‌کلی سوای نسخه ابتدائی .

- من هم وقتی مقاله‌ئی می‌نویسم یا چیزی ترجمه می‌کنم گرفتار همین وسواس می‌شوم اما مورد شعر برایم به‌کلی فرق می‌کند. حتا در نوشتن شعرهائی که به نظر می‌رسد حاصل عرقریزان وحشتناکی برای طرح و انتخاب کلمات و آنگاه دقت در بیان و گزینش واژه‌ها و دوباره و سه‌باره نویسی و این قبیل حرف‌ها است هم کم‌ترین مشکلی نداشته‌ام. مثلاً بخش اول یک مایه در دو مقام را شبی پیش از خواب، من گفتم و همسرم نوشت. به همین سادگی و بی هیچ حک و اصلاح و عوض و بدل کردنی. و این اولین و شاید آخرین باری بود که توانستم چیزی را برای نوشتن به کسی تقریر کنم. پائیز سن‌هوزه هم در عرض چند دقیقه نوشته شد. تصور هم نفرمائید که مثلاً همه فکرها و طرح و کلمات و تصویرها پیش از آمدن به روی کاغذ از نوعی تصویب ذهنی می‌گذرد. خیر. چون تا لحظه‌ئی که قلم روی کاغذ می‌آید موضوع شعر حتا به‌طور مبهم و به‌اصطلاح فرنگی‌ها «شِماتیک» هم روشن نیست چه رسد به اجزایش.

ج- شعر سپید و آزاد

- شعر منثور را شما رواج داده‌اید. به نظر من با این‌که در این ده پانزده سال اخیر حداقل سالی صد مجموعه شعر منتشر می‌شود حتا یک نفر هم نتوانسته در این قلمرو موفقیتی نسبی کسب کند در حالی که در همین

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

مدت کسانی که موزون سروده‌اند به موفقیت‌هائی دست یافته‌اند که تعدادشان کم نیست. دلیل این امر را کجا باید جست؟

- فکر می‌کنم شما یک خرده غلوّ می‌کنید .با وجود این من نمی‌توانم چشم بسته حکمی بکنم چون حقیقتش این‌که به قدر کافی با فضای شعری روز آشنائی ندارم. کسانی از این بابت مرا سرزنش هم کرده‌اند ولی آن‌ها به پاره‌ئی مسائل توجه نمی‌کنند. من فرصت چندانی باقی ندارم و اصلاً دلم نمی‌خواهد یک مشت کار نصفه نیمه‌کاره پشت سر خودم باقی بگذارم. شده است که ساعت دو و نیم بعد از نصفه شب بیدار شده‌ام نشسته‌ام به کار تا ساعت نه شب بعد. دکتر می گوید دست‌کم ساعتی فقط سه چهار دقیقه بلند شوم دور همین اتاق راه بروم حرکتی به دست و پایم بدهم، و نمی‌توانم. پا شدن و سه چهار دقیقه راه رفتن پنج شش دقیقه وقت می‌گیرد و مجموعش در یک روز کار می‌شود یک ساعت. در این صورت وقتی برای کنجکاوی در کار دیگران باقی نمی‌ماند. البته جوان‌ها لطف می‌کنند و غالباً دفترهاشان را برایم می‌فرستند .آن‌ها را می‌بینم ولی دیگر به این توقع که بردارم نظرم را برای‌شان بنویسم نمی‌توانم پاسخ بدهم. گیرم این‌جا در این فرصت می‌توانم نظریاتم را به صورت کلی در باب شعر - یعنی «این» شعر - بگویم:

شعر، یا دستاورد آمیزش خصلتیِ شاعر با جهان پیرامون او است یا محصول لقاح مصنوعی. در صورت نخست، شعر به طور طبیعی زاده می‌شود یا سر ریز می‌کند یا چشمه‌وار می‌جوشد، و در صورت دوم یا از طریق رستم‌زائی(سزارین) به دنیا آورده می‌شود یا با سطل و تلمبه باید از ته چاه بیرونش کشید.

شعر گروه اول همه خصوصیات مورد نیازش را در خود جمع دارد. اما شعر دسته دوم محتاج بزک و دوزک و رعایت‌های مختلف است تا پا بگیرد یعنی مورد قبول واقع بشود تا بپذیرند و به‌اش محبت کنند. مثلاً باید وزنی به‌اش بدهند و برایش قافیه‌هائی جور کنند و آلنگ و دولنگی به‌اش بیاویزند و در روابط قاموسی کلمات یا قواعد دستوری دخالت‌های نابجا کنند. جوانی به خود می‌بالید که برای نخستین بار ترکیب وصفی «جاده سنگناک» را به کار برده است (که از قضا ادعایش نابجا بود زیرا آن را منوچهری یا فرخی به کار برده). هرچه خواستم به او حالی کنم که «نوآوری» در زبان اگر بدون شناخت قواعد انجام گیرد حاصلش «ویرانگری» است، مرغش یک پا داشت. به او گفتم این ترکیب نادرست است چون پسوند «ناک» فقط با اسم‌معنی می‌آید، مثل

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دردناک و خشمناک و وهمناک و سوزناک و اندوهناک و شرمناک و خطرناک. البته فرهنگ‌ها ترکیبات دیگری از قبیل گِلناک و ابرناک و حتا بادامناک و بچه‌ناک و خال‌ناک و خیارناک را هم ضبط کرده‌اند که شاهد مثال‌های‌شان باید ابیاتی باشد از این و آن، یعنی این صفات را به اقتضای وزن و بیشتر قافیه ساخته‌اند و اگر هم در متنی به‌جز نظم آمده باشد به استناد آن ابیات آورده‌اند:

بسا شوره زمین، کز آبناکی
دهان تشنگان را کرد خاکی.
[نظامی]

که حضرتش زیربار نمی‌رفت و با سماجت تکرار می‌کرد که این محافظه‌کاری‌ها راباید به سود گسترش زبان به دور انداخت!

شعر گروه اول با هنرهای دیگر فرزند و میراث‌خوار مشترک یک خانواده است. گرچه شعر چیزی سوای نقاشی و موسیقی و تئاتر و رقص و معماری است، شاعر نباید در بهره جستن از ویژگی‌های قابل استفاده هر یک از آن هنرها در شعر خود تعلل کند. منظور به هیچ وجه این نیست که شاعری مستلزم حرفه‌ئی بودن در مجموع هنرهای دیگر است، بل‌که می‌خواهم بگویم آشنائی با دقایق هنرهای مختلف به میدان دید هنرمند وسعتی می‌بخشد که حصول آن جز از همین راه میسر نیست. نقاشی را در نظر بگیرید که از درک شعر عاجز است یا به شعر و موسیقی توجهی ندارد. یک آهنگ‌ساز چه‌طور تشخیص می‌دهد که درست همین‌جا - در غلغله توفانی که با سازهای گوناگون به راه انداخته - با ایجاد یک سکوت کوتاه نامنتظر و آوردن یک نوت سفید فلوت، کمپوزیسیون را به معجزه تبدیل خواهد کرد؟ درحقیقت، شگرد این آهنگساز با شگرد نقاشی که درست در این نقطه از پرده‌اش نیازمند لکه‌ئی از فلان یا بهمان رنگ خاص است و لاجرم تمهیدی می‌کند تا آن لکه رنگ منطق ویژه‌اش را به دست آرد چه تفاوتی می‌تواند داشته باشد؟ آیا نمی‌توان در شعر از درخت همان نتیجه‌ئی را به دست آورد که نقاش با استفاده از رنگ سبز در نقطه مشخصی از پرده خود به دست می‌آورد؟

شعری با این سطر آغاز می‌شود:

نغمه‌های دراز ساز خزان...

گوشی که آشنائی با موسیقی حساسش کرده باشد خود به خود جای خالی یک

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

حرف ز را درست در چهار هجای ابتدای سطر متوجه می‌شود و با آوردن کلمه مناسب دیگری (به جای نغمه‌های) ارزش صوتی‌اش را بیشتر می‌کند. البته این مثال خیلی سطحی و - چه جور بگویم - شاید بشود گفت یک ویرایش پیش پا افتاده کلامی و حتا بسیار مصنوعی و سخت بی نمک است. اما موضوع فراتر از این‌ها است. یک شعر، سطراسطر، با همین تمهیدات پیش می‌رود تا کلیتی یکپارچه به دست آورد. در شخص من کارکرد این عوامل کم و بیش ذهنی شده است.

شاعر جلو کاغذش درست وضع نقاش را دارد جلو بومش. تعادل در ترکیب‌بندی پرده نقاشی از حساس‌ترین مباحث این هنر است. اگر در این گوشه پرده لکه زردی به کار رفته این لکه باید با کل اثر در تعادل محض باشد. حتا اگر قصد نقاش نشان دادن فقدان تعادل باشد هم باز اصل تعادل به جای خود باقی می‌ماند. یعنی نقاش نمی‌تواند در نظر نگرفتن یک اصل مهم را به حساب القاء موضوع کارش بگذارد. در شعر هم درست مثل نقاشی این موضوع در تمام ابعادش مطرح است.

- یادم می‌آید در سال سی و هفت یا سی و هشت در گفت و گوئی گفته بودید به سود شعر است که از تقید به وزن دست بردارد. متأسفانه به عقیده من چنین نشد. امروز کسانی که به شیوه شما می‌نویسند ده‌ها برابر شاعرانی هستند که به عروض نیمائی معتقدند، در حالی که توفیق‌شان ده‌ها برابر از این دسته کمتر است. تقریباً می‌شود گفت اکثریت با کسانی است که راه شما را پذیرفته‌اند ولی پیشگوئی شما معکوس از آب درآمده.

- من به خودم حق قضاوت نمی‌دهم چون همه شعرها را که نخوانده‌ام. با وجود این اگر حق با شما باشد می‌توان برای این شکست احتمالی دلایلی آورد. یک دلیل عمده این است که سرودن شعر سفید بسیار آسان به نظر می‌آید چون نیازی به این کوشش ندارد که مطلب را آن‌قدر پس و پیش و کوتاه و بلند کنی تا در فلان یا بهمان وزن عروضی بگنجد. پس به قول معروف: بزن بریم خدا بزرگ است!

دیگر این‌که جوانان نوقلم حاضر نیستند قبول کنند که زبان نمی‌دانند. فکر می‌کنند چون

زبان محیطشان فارسی است و مثل بلبل فارسی اختلاط می‌کنند پس از این لحاظ گرفتار مشکلی نیستند. - اما دلیل عمده‌ترش این است که غالباً از شعر تصور درستی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ندارند .انگار استنباط نهائی بسیاری از جوان‌ها این است که شعر یعنی سخنی که دریافتش غیر ممکن باشد:

شطرنج ماه را
در کشتزار
اسبی سفید پی می‌شود.

از دیوار دیگران هم می‌توانی بالا بروی. حتا اگر طرف غولی باشد به عظمت لورکا. رفقا مواظبند، گزمه و شحنه و عسسی هم در کار نیست:

می‌خواهمش ببینم
او را که خفته است
در حجله‌زار تابوتش
با پنج زخم عریان در سینه.

لورکا گفته «نمی‌خواهم ببینمش» ما می‌فرمائیم «می‌خواهمش ببینم». مرده او «سه زخم بر سینه» دارد ما دو تا به‌اش اضافه می‌کنیم. «حجله‌زار» هم که ... پس یکهو آب پاکی را رو دست‌مان بریزید بگوئید شاعر حق ندارد زبان را گسترش بدهد!

نه. بدون شک منظور من این نبود که وزن عروضی را حذف کنیم تا همه بتوانند هذیان بگویند. منتها جای تأسف است که چیزهای قلابی بی ارزش چاپ می‌شود و شعرهای خوب و حتا بسیار خوب، نه. – از شهرستان‌ها دفترهای شعری برای من می‌فرستند که میان آن‌ها آثار درخشانی هست. قضاوت‌مان فقط روی آنچه چاپ می‌شود نباید باشد. من یقین دارم در شعر سپید شاعر موفق کم نیست. منتها کسانی که برای امضا مرتکب بعض چیزها می‌شوند عجله دارند و آن‌ها نه. شاعران جوانِ زیادی پیش من می‌آیند. با این‌که وقتم کم است گفت و شنود با آن‌ها را ترجیح می‌دهم. بعض‌شان فوق‌العاده‌اند. چندی پیش خانمی که همراه عده‌ئی آمده بود پیش از رفتن شعری از خود خواند که عمق و زبانش در یک کلمه «حیرت‌انگیز» بود. جوانی از رشت دفتر قطوری آورد که در کمال تأسف فقط فرصت کردم شعرهای کوتاهش را بخوانم، چون یک قلم مشتری شعر بلند نیستم. می‌گویم در کمال تأسف، چون کوتاه‌هاش واقعاً درخشان بود. آشنائی با این شاعران قضاوت سابق مرا به کلی عوض کرده است، حتا در مواردی این عقیده‌ام را که در شعر نمی‌توان تجربه‌ها را به دیگران منتقل کرد و هرکسی باید خودش دست به تجربه بزند. آن عده که جوهر شعر در کارشان موج می‌زند همه تجربه‌ها را به شتاب جذب می‌کنند و می‌گذرند. آن‌ها می‌آیند می‌نشینند

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

می‌پرسند حرف می‌زنند و هزار جور کنجکاوی می‌کنند. برخی از این کنجکاوی‌ها نشانه چنان حدت ذهنی است که پرسش شونده را به احساس مسئولیتی باور نکردنی گرفتار می‌کند. بیشتر دسته جمعی می‌آیند و شاید اغلب با این پیشداوری که با موجود گوشت‌تلخی مواجه خواهند شد اما در همان دقایق اول نظرشان عوض می‌شود بی این‌که متوجه باشند حضورشان مانند بهاری است که هر چوب خشکیده‌ئی را به جوانه زدن وامی‌دارد. گاه دیدارشان ساعت‌ها طول می‌کشد ولی من با آن‌ها نه فقط احساس خستگی نمی‌کنم بل‌که جوانیم را به‌ام برمی‌گردانند. جوانی و امیدم را. این‌ها مشت نمونه خروارند و بارزترین مشخصه‌شان استقلال و جدی گرفتن و گریز از ابتذال و تقلید است. این نکته بسیار مهمی است .می‌توانیم از الف تا یای هر چیزی را بیاموزیم، اما اگر همین‌جا بایستیم به تکرار الف تا یا اکتفا کنیم و دل‌مان به همین خوش باشد که آن را به تعدادی دیگر هم آموخته‌ایم دنیای پیرامون‌مان را از حرکت بازداشته‌ایم. این همان بلائی است که موسیقی ما به سرش آمده. هرکه رفته نواختن چند تا ردیف موجود را یاد گرفته و، خلاص - !خودت به این‌ها چی افزودی؟ - هیچ. دلش خوش است که تار را پیش فلان استاد معروف یاد گرفته و شاگرد مکتب او است. - خب، خودت کی اوستا می‌شوی؟ - اختیار

دارید، من بیست تا شاگرد دارم. - چی یادشان می‌دهی؟ - افتخارم در این است که هرچه بلدم از یاد دادنش به آن‌ها مضایقه نمی‌کنم! ... و بفرمائید سیاحت کنید!

من شعر را از نیما آموختم. اگر به همان که او به من آموخت اکتفا می‌کردم و مثلاً به سطح او هم می‌رسیدم فوقش شما امروز دو تا نیما می‌داشتید. خب، نیما که حرفش را زده کارش را کرده بود. مقلدش دیگر چه داشت بگوید؟ این دیگر غزل نیست که بشود مضمون خواجو را گرفت از او پیش افتاد و حافظ شد. در شعر این روزگار، تقلید خوب و بد معنی ندارد.

د- در دیگر قلمروها

- با تعریفی که شما از شعر به دست می‌دهید رمان هم می‌تواند جای جای شعر باشد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- رمان و فیلم و حتا ورزش. در مسابقات بین‌المللی پاتیناژ - اگر اشتباه نکنم سال ۸۰ - دو شعر بسیار زیبا ارائه شد که من نواری از آن را دارم. یکی عشقی یکسویه را بیان می‌کند یکی عشقی متقابل را. دو شعرِ کامل که با حرکات اندام‌ها بیان شده. خیلی از لال بازی‌های مارسل مارسو شعر خالص است و بسیاری از آن‌ها شعر روائی. به این ترتیب می‌شود گفت که شعر می‌تواند از قلمرو زبان هم پا بیرون بگذارد. حالا بگذار آن بابا هر دو تا پایش را بکند تو یک لنگه چارق که شعر کلام مخیل موزون است و لاغیر.

- این تعریف که شعر بدون استعانت از منطق و تجربه مخاطب به تحریک کامل عواطف او توفیق پیدا می‌کند آیا بسیاری از ضرب‌المثل‌ها را هم شامل نمی‌شود؟

- البته اگر با این تعریف بشود تبیینش کرد می‌تواند شعر باشد. متأسفانه نه تنها برای ضرب‌المثل یا تمثیل یا اکسپرسیون (اشارات القائی) و سایر چیزهائی که یا برساخته مستقیم توده است یا از کتاب‌ها و دیوان‌ها به زبان تداول راه پیدا کرده تعریف و شناسه‌ئی در دست نداریم، در بسیاری موارد این‌ها را باهم خلط نیز کرده‌اند. مثلاً آنچه در امثال و حکم دهخدا از صفحه ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ جلد سوم آمده نه مثل است نه ضرب‌المثل نه کلمه حکمت، بل‌که فقط تشبیه است. مثلاً این‌ها:

مثل آب: مطلبی روان و نیک آموخته. چای یا آبگوشت یا خربزه بی‌مزه و مانند آن.

مثل آدم: مؤدب .آهسته.

مثل استخوان: نانی نهایت خشک.

البته مثل یا ضرب‌المثل یا تمثیل و غیره هم به جای پرداختن به خود موضوع چیز مشابهی را عنوان می‌کند ولی هدف آن وضوح بیشتر مطلب است. پس درواقع می‌خواهد موضوع مورد بحث را با استفاده از تجربیات مشترک طرفین با قاطعیت بیشتر فیصله بدهد. وقتی می‌گوئیم «این هفت صنار غیر از آن ه اندازه ما کنجکاوند و از این شاخه به آن شاخه پریدن ما ملول‌شان نمی‌کند .آقای محمدجعفر محجوب گفته‌اند: «در این زبان مقداری از وظیفه نثر را نظم بر عهده گرفته است. ما حماسه‌مان به نظم است و داستان‌های عاشقانه‌مان همه منظومند. خسرو و شیرین که در حقیقت یک رمان است به نظم است و هفت پیکر نظامی هم که یک جور رمان است به نظم است.»

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- خوب، رمان برای خودش ساختار مشخصی دارد. حالا می‌خواهم بدانم کارهای نظامی تا چه اندازه با آن ساختار هماهنگی پیدا می‌کند؟

- آقای حریری، این را باید از کسی بپرسید که نقد رمان بداند. من نه در این زمینه علم و اطلاعی دارم نه برای پاسخ به پرسش شما صلاحیتی.

- ولی شما در همین مصاحبه فرمودید آثار نظامی بیشتر داستان است.

- من این را به طور کلی گفتم که به تفاوت شعر و نظم اشاره کرده باشم. می‌توانستم عوض داستان گفته باشم قصه یا حکایت. نظامی با زبان و بیان شاعرانه یا بسیار شاعرانه داستانی نقل می‌کند. همین و بس.

- گفتید استادمان محجوب برحسب عادت به جای «نظم» گفته است «شعر».

- بله، و این را عبارت بعدی‌شان ثابت می‌کند که گفته‌اند: «ما نثر را برای بیان مطالب غیر هنری گذاشته‌ایم.» - که البته حق با ایشان است. نثر که با آن می‌شده است قصه و رمان نوشت در فارسی با گسترده‌ترین ظرفیت ممکن برای نگارش تفسیر قرآن و تاریخ و جغرافیا و زندگی‌نامه و سیاست و ریاضیات و طب و کشاورزی و سفرنامه و موضوعاتی از این دست به کار رفته است. البته بهتر بود جناب محجوب به این نکته نیز اشاره می‌کردند که چیزهای غیر هنری متعددی هم به نظم بیان شده است، تا فرق شعر و نظم را هم نشان داده باشند. ولی باید بپذیریم که یکی از امتیازات داستانی که نظامی یا فخرالدین اسعد روایت می‌کند شاید منظوم بودن آن است. شاید هم جز این گزیری نداشته‌اند مثلاً به این دلیل که نویسندگان مقولاتِ به قول آقای محجوب غیر هنری آثارشان را با چنان زیبائی و شیوائی بیان کرده‌اند که جا بر ادبیات تنگ شده است. من تبحری در این مسائل ندارم، پس اصراری هم ندارم که استنتاجم قابل پذیرش باشد. ولی احتمال می‌دهم نثر آن زمان به دلیل فنی و سنگین بودنش به کار داستان‌پردازی نمی‌آمده و نظم این اشکال را بر طرف می‌کرده. به‌راحتی می‌توان دید که نظم نظامی به طبیعت زبان قصه نزدیک‌تر است تا مثلاً نثر قصه یوسفِ احمد

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

توسی.

بگذارید قطعه‌ئی را که گمان کنم سی چهل سال پیش دو سه بار خواندم و مثل نقشی که بر سنگی بکنند در خاطرم ماند برای‌تان بخوانم. مرجعش را فراموش کرده‌ام. احتمال دارد از کشف‌الاسرار باشد:

اصلِ همه غریبان آدم‌بود. پیشینِ همه غمخواران آدم‌بود. نخستینِ همه گریندگان آدم بود.

بنیاد دوستی در عالم آدم نهاد. آئین بیداری شب آدم نهاد. نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیم‌شبان سنتی است که آدم نهاد.

اندر آن شب، گه نوحه کردی به‌زاری گه بنالیدی از خواری گه فریاد کردی گه به‌زاری دوست را یاد کردی.

همه شب مردمان در خواب، من بیدار چون باشم؟

غنوده هرکسی با یار، من بی یار چون باشم؟

آخر چون نسیم سحر عاشق‌وار سر بر زد و لشکر صبح کمین برگشاد و بانگ بر ظلمتِ شب زد جبریل آمد به بشارت که: - یا آدم! صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور آمد، برخیز ای آدم.

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم

با دلبر خود به کام دل بنشستیم.

نظیر همین معجزه کلامی را در اسرارالتوحید و تذکرةالاولیاء و عجائب‌البلدان که یک جور سفرنامه است و در تاریخ بیهقی و تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری هم می‌توانید پیدا کنید. خب، وقتی لطیفه و نجوم و سفرنامه و طب و هندسه و زراعت با چنین نثر درخشانی نوشته شده باشد داستانسرای قرن ششم برای داستانش جز نظم به چه شیوه‌ئی می‌تواند متوسل شود؟

ه- شعر امروز

- **ممکن است درباره آخرین برداشت‌های‌تان در مورد شعر صحبت کنید؟**

- نمی‌دانم این خوب است یا بد، اما سال‌های درازی است که برداشت‌های من

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تغییر نکرده. به خلافِ امیدها و آرزوها که با بالا رفتن سن و نزدیک شدن به انتهای راه به‌کلی دیگرگون می‌شود. روزگاری همه آرزوهایم در موسیقیدان شدن به بن‌بست می‌رسید. بعد به شعر پرداختم. پشیمان نیستم. امامروزهمه دغدغه‌ام‌این‌است‌که‌آخرین‌شعرم‌چیزی‌باشد‌که‌به‌همه‌زندگیم بیرزد . چیزی‌باشدمثل‌آخرین‌کمانکشی‌آرش‌وبه‌عقیده‌فرنگی‌هامثل آخرین آواز قو. می‌گویند قو به دریامی‌زند و پس ازخواندن زیباترین آوازش می‌میرد.هنوزنتوانسته‌ام‌باهمه‌جانم‌به‌دریابزنم و برای‌همین‌است که‌هنوززنده‌ام.

شعر یک حادثه است. حادثه‌ئی که زمان و مکان سبب سازش هست اما شکل‌بندیش در «زبان» صورت می‌گیرد. پس تردیدی نیست که برای آن باید بتوان همه امکانات و همه ظرفیت‌های زبان را شناخت و برای پذیرائی از شعر آمادگی یافت.

کلمه در شعر مظهر شیء نیست، خود شیء است که از طریق کلمه در آن حضور پیدا می‌کند، با رنگ و طعم و صدا و حجم و درشتی و نرمیش، با القائاتی که می‌تواند بکند، با تداعی‌هائی که در امکانش هست، با باری که می‌تواند داشته باشد، با تمام فرهنگی که پشتش خوابیده، با تمام طیفی که می‌تواند ایجاد کند و با تمام تاریخی که دارد. بناچار این همه باید برای شاعر شناخته شده و تجربه شده باشد. او نمی‌تواند از تلخی زهر سخن بگوید مگر این‌که آن را چشیده باشد، و نمی‌تواند برای مرگ رجز بخواند مگر این‌که به‌راستی در برابر مرگ سینه سپر کرده باشد. اما نخواهد توانست از این تجربه‌ها در آفرینش شعر سود بجوید مگر آن‌که با روح هریک الفتی شاعرانه به هم رسانده باشد.

می‌گویند بلاغت و هنر کلامی، درنهایت، احساس و عاطفه را می‌پوشاند. حرف از این بی معنی‌تر نمی‌شود. مثل آن است که ادعا کنیم اگر نجار راز کامل اره کشیدن را دریابد تخته را کج می‌برد. زبان ابزار فعلیت بخشیدن به شعر است. این چه حرفی است که هرچه به زبانِ شسته روفته‌تر نزدیک بشویم از شعر دورتر خواهیم افتاد حال آن‌که تنها از این راه است که می‌توان جان شعر را متبلور کرد. بله اگر بخواهیم شعر قلابی بتراشیم با بهره‌جوئی از زبانِ بسیار شسته رفته آسان‌تر به مقصود می‌رسیم.

تصور می‌کنم یک اشکال بزرگ کار در این‌جا است که بسیاری از خوانندگان شعر راه مواجهه با آن را نیافته‌اند و معمولاً از زاویه‌ئی با شعر برخورد می‌کنند که منقصه آفرین است. این برگ کاغذ را باید ابتدا از روبه‌رو نگاه کنیم. اگر از پهلو نگاهش کنیم ممکن است با یک تکه نخ عوضی بگیریم. البته پس از آن‌که از برابر نگاهش

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کردیم برای آن‌که ضخامتش را هم بفهمیم لازم است نگاهی هم از پهلو به‌اش بیندازیم.

گفتم که کلمات در شعر مظاهر اشیا نیست بل‌که خود اشیاء است که از طریق کلمات در شعر حضور پیدا می‌کند. خواننده شعر اگر این را نداند درصد زیانباری از شعر را از دست می‌دهد. از عبید زاکانی است که: «یکی پرسید قیمه به قاف کنند یا به غین؟ - گفت ای برادر، غین و قاف بگذار که قیمه به گوشت کنند.» - در حرف من چیزی هست در حد پاسخ آن مرد. منظورم این است که در شعر واقعاً قیمه به گوشت کنند.

- **مثالی می‌آورید؟**

- ببینید. من می‌گویم قناری. این قناری قاف و نون و چند تا حرف و حرکت و صدا

نیست، یک معجزه حیات است. کلمه را بگذارید و بگذرید. قناری را ببینید. حضور قناری را دریابید. خود پرنده را با همه وجودتان حس کنید. رنگش را با چشم‌هاتان بنوشید آوازش را با جان‌تان. وقت خواندن تماشایش کنید - تجسم عینی یک چیز حسی - و به آن شوری اندیشه کنید که تمام جان او را در آوازش می‌گذارد. زیبائی خطوط این حجم زنده پرشور را با نگاه‌تان بازسازی کنید تا به عمق مفهومِ ظرافت برسید. و تازه این همه‌اش نیست؛ این‌ها همه نقطه حرکت است تا درمجموع بتوانید ژرفای مفهوم معصومیت را دریابید تا شفقت، درست در آن جائی که باید باشد، یعنی در سویدای قلب بیدار شود و با تمام انسانیت در برابر این «جانِ موسیقی» به نماز بایستد. اشکال اصلی همیشه در شعر نیست، غالباً در طرز برخورد خواننده با شعر است.

- **سره و ناسره شعر را چه‌طور می‌شود تمیز داد؟**

- شما ذوق‌های مردم را سره کنید، شعر و موسیقی و داستان و رمان و هر چیزی که ناسره باشد به‌خودی خود از میان می‌رود. ناسره، برآورنده نیاز ذوق مبتذل است.

من به آن بخش از نسل پس از خودمان فکر می‌کنم که شعر امروز را به اصطلاح «گرفته‌اند» اما چون آن را چنان که باید» نیاموخته‌اند» با آن برخوردی سرسری و اگر بتوان گفت «برخوردی آلامد» دارند. شعر را باید آموخت همچنان که نقاشی و موسیقی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

را، و قبل از هر کار باید پیشداوری‌های نادرست و برداشت‌های غلط از شعر را، در مدرسه از ذهن جوانان روفت و گذاشت که جوان، معاصر زمانه خود بشود و برای دست‌یافتن به پیروزی - که حق اواست - در صف همعصران خود بایستد. ولی گوئی محکومیت تقدیری ما این است که هیچگاه در روزگار خود زندگی نکنیم. شعر ما پس از پنجاه شصت سال پویندگی تازه دارد برمی‌گردد به دوره بازگشت از تبعیدش به هند در عصر صفوی:

ای ماهتاب آهسته‌تر بر بام قصرش کن گذر
ترسم صدای پای تو از خواب بیدارش کند!

درست است که حالا باز فلان لیسانسیه در علم پشمک سازی بی دخالت دست صداش بلند می‌شود که من به «مفاخر فرهنگی» مملکت توهین کرده‌ام و از حکیم توس حجت می‌آورد که «بزرگش نخوانند اهل خرد» و الخ ... ولی آخر واقعاً این‌ها چیست؟ - ادبیات خلاء؟ حرف‌های تزئینی و بناچار غیر جدی؟ - و تازه باز صد رحمت به مضمون بازی‌های پانصد سال پیش -!فرمود در جهنم عقرب‌هائی هست که از شرش به اژدها پناه می‌برند. - بردارید به «اشعار موجی» معاصر نگاهی بیندازید تابه عرضم برسید.

اداره تن
اداره حرف تن
حرف اداره در تن
تن در اداره حرف نو
نو می‌شود.

بفرمائید:

در چشم باز
چشم باز دیگر می‌روید
و در چشمی، باز
چشم باز دیگر می‌روید

و باز در چشمی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

چشم دیگر می‌روید، باز
و سرانجام در دور دست
نمی‌دانم چیزی
در چیزی که نمی‌دانم چیست
می‌روید.

دِ بفرمائید:

و راه گور می‌شود
و آن‌که می‌رود
خزنده تعقیب را
انگور می‌شود.(۵)

نفرت از انسان و شعر، ریشخند خود و انسان و شعر، ویرانگری مجنونانه به هنگامی که جوانان را با شناخت سالم شعر مسلح نمی‌کنند. به هر حال برای تمیزِ سکنجبین از کج بیل باید از آن دو آگاهی‌هائی داشت. و یک معرفت کلی و مبهم در این سطح که مایعات شل است و جامدات سفت، برای تمیز دادن دوغ از خرمالو کافی نیست .نمی‌شود همین جوری گفت «شعر»، و نصاب‌الصبیان(۶) و ماخ‌اولا(۷) را به یک خورجین چپاند و موضوع را تمام شده انگاشت. جوان باید در مدرسه تا حد کفایت با مسائل و جریان‌های فرهنگ و هنر روزگار خودش آشنائی پیدا کند و آن‌گاه در سطوح بالاتر، مثلاً در دبیرستان، می‌باید برایش اشعاری «خوانده شود». چون خواندن و چه‌گونه خواندن شعر از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. همان‌طور که درک و دریافت درست و عمیق موسیقی جهانی جز از راه درست شنیدن آن غیرممکن است درک و شناخت شعر هم جز از طریق درست شنیدن و آموختن راه درست خواندن آن امکان ندارد. این تجربه مستقیمی است که با نوارهای صوتی خود به دست آوردم. گوش باید موسیقی درونی شعر را هرچه عریان‌تر بشنود .کسی تا وقتی که نداند چه‌طور باید به موسیقی گوش بدهد و رموز صحیح شنیدن آن را نیاموزد نمی‌تواند تم (مایه)ها رااز یکدیگر مشخص کند و تغییر و تبدیل‌ها و گسترش‌یابی یا تلخیص (واریاسیون) یا در هم تنیدن تم‌ها را دریابد و اگر کاراکتر هر ساز را نشناسد و نتواند در حال شنیدن موسیقی صداهای هر سازی را چنان از سازهای دیگر که هر کدام در معماری کل اثر تعهدی جداگانه دارند تفکیک کند که پنداری هریک را با گوشی دیگر می‌شنود به بافتِ اثر دست نمی‌یابد و از آن چیزی درک نمی‌کند. در مورد شعر هم وضع از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

همین قرار است. خواندن شعر چندانی آسان‌تر از شنیدن موسیقی نیست. ابتدا باید آموخت که شعر را چه‌گونه باید خواند و اجزای سازنده آن را چه‌گونه باید شناخت. ارزش‌های صوتی و ارزش‌های ارتباطی کلمات و درک مفاهیم تصویری را باید فراگرفت. اگر این آموزش‌ها از سر دانائی و با انتخاب نمونه‌های موفق همراه بود آموزنده جوان خود خواهد توانست سره را از ناسره و خالص را از ناخالص جدا کند تا اگر در خود به کشف خلاقیت دست یافت پرچم را درست از آن جائی که شاعر پیش از او به زمین نهاده است بردارد و راه را ادامه دهد. اصل «پیش‌رفتن» است. اگر کسی امروز دقیقاً مانند حافظ یا نیما بنویسد هم چیزی به میراث این دو نیفزوده بل‌که درنهایتِ امر نگهبان بی‌شکوه مزار حافظ یا نیما شده است.

- **شما شعر را به کدام هنر نزدیک می‌بینید؟**

- گفته‌اند «آن‌جا که سخن بازمی‌ماند موسیقی آغاز می‌شود.»(۸) و خب دیگر، شنوندگان محترم هم لابد به‌قول هدایت انگشت حیرت به منقار گزیده‌اند.

زبان را به دو دوره زبان اشاره و زبان صوتی تقسیم کرده‌اند. در دوره اول آن‌جا که

زبان وامی‌مانده رقص آغاز می‌شده و در دوره ما آن‌جا که سخن بازماند لابد باید بتوانیم بگوئیم شعر آغاز می‌شود. در کاربرد آئینی و مذهبی رقص که تردیدی وجود ندارد و رقص هم لابد با یک ابزار موسیقی همراهی می‌شده، حتا اگر آن را تا حد تق و توقی که از به هم کوبیدن دست‌ها یا دو تکه چوب و تام تام و غیره تخفیف بدهیم ... عرایض بنده نوعی استنباط شخصی است که ممکن است به‌کلی نادرست باشد یا قضاقورتکی با موازین علمی هم بخواند. فکر می‌کنم در هر حال رقص و موسیقی خواهران توأمان باشند ولی می‌تواند صورت‌های دیگر شعر هم به حساب آید .اما اگر تصور نکنید که نیت شوخی دارم، این را هم بگویم که موسیقی و شعر و رقص و نقاشی و معماری و ریاضیات از لحاظ جنبه‌های شهودی دختران یک خانواده‌اند. دوران درخشان فلسفه و هنر یونان (بعد از عصر پریکلس)، و موسیقی جهانی (از باخ تا استراوینسکی) و شعر خودمان (از نیما تا همین امروز) ... و حالا که صحبت تا این‌جاها کشیده شده بد نیست به نکات دیگری هم اشاره‌ئی بکنیم.

جهان ما واقعیتی یکپارچه است که مرزهای سیاسی و قومی و قبیله‌ئی و عقیدتی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

نمی‌تواند کُلیّتش را مخدوش کند. حقیقت این است که انسان چه بخواهد چه نخواهد میراث‌خوار انسان است .روزگاری بُعد مسافت مانع آن بود که این کُل به‌طور همزمان داد و ستد کند و دستاوردهای فنی و فکری و هنری را داغاداغ از منطقه‌ئی به منطقه‌ئی انتقال دهد .تعاطی در بازارهائی تاریک و بدون آگاهی از تاریخِ مصرف صورت می‌گرفت.

- به نظر شما شاعر را چه می‌سازد؟ خوانندگان شعرش یا محیط تربیتش؟

- ساده‌ترین جوابی که می‌توانم به این سوآل کمی عجیب بدهم نمی‌دانم است. اما یک نویسنده متوسطالاحوال انگلیسی حرف تفکرانگیزی زده است. می‌گوید: «تو دوره بچگیِ هرکسی لحظه مقدری هست که در باز می‌شود تا آینده بیاید تو.» - من کودکیِ سخت بی نشاطی را گذراندم و جوانیِ بی‌رحمانه تنهائی. کسی را نداشتم که راه و چاهی نشانم بدهد و درنتیجه سال‌هایم بیهوده تلف شد. از ده سالگی می‌نوشتم ولی موقعی که اولین شعر «خودم» را نوشتم (سال ۱۳۲۹) بیست و پنج ساله بودم. پانزده سال تمام از دستم رفته بود.

- اولین شعر «خودتان»...

- بله. رو کلمه «خودم» تکیه کردم. چون کشف «خود» برای من کم و بیش از این سال شروع می‌شود و تا ۱۳۳۶ (سال چاپ هوای تازه) هشت سال به تجربه سختکوشانه می‌گذرد. یا بهتر بگویم ریاضتکشانه. تجربه‌ئی که درنهایت امر هم، مجبور بودم خودم تنها به شکست یا توفیقش رأی بدهم.

و- پیشرفت انسان

- فکر می‌کنید انسان تا ابد در این چنبره باقی می‌ماند یا سرانجام روزی می‌رسد که این زنجیرها را از دست و پایش بریزد؟ انسانی که از دوره ماقبل غارنشینی به این‌جا رسیده که طرح فتح منظومه شمسی را می‌ریزد...

- بله، انسان در تکنولوژی پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی کرده است .البته تکنولوژی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

هیچ ربطی به گرفتاری‌های اجتماعی ندارد. با وجود این به همین تکنولوژی نگاهی بکنید ببینید برای بشریت به چه قیمتی تمام شده. پیاده شدن انسان در کره ماه کار عظیمِ غرورانگیزی است ولی پایه‌اش کجا ریخته شد؟ در کارخانه‌های هیتلر که برای ویران کردن لندن بمب پرنده می‌ساخت! پرواز به ماوراها دستاورد مسابقه وحشت بود. وحشت امریکا و شوروی از

پیش افتادن آن یکی. اگر ترس دانشمندان از پیروز شدن هیتلر در ساخت بمب اتمی نبود هرگز با آن شتاب به استفاده از نیروی هسته‌ئی موفق نمی‌شدیم و اگر نیازهای نظامیِ پرواز به ماوراها نبود هرگز به کشف و اختراع این همه وسائل گوناگون عجله نشان داده نمی‌شد و به این سرعت وارد عصر کامپیوتر و انفرماتیک نمی‌شدیم. ما، نه می‌توانیم شکوهمندی پیروزی‌های فضائی را منکر بشویم نه می‌توانیم جنگ دوم جهانی را تأیید کنیم. حقیقت جز این است که دانشمندان جهان عصر ما نان شب کودکان‌شان را از سربازخانه‌ها گدائی می‌کنند؟ - این سطری است از یک شعر که حدود سی سال پیش نوشته‌ام.

- شما گفتید انسان با طیب خاطر به مسلخ می‌رود تا از بردگیش دفاع کند. آیا این حرف به آن معنی نیست که شما تاریخ را تکراری مداوم در نظر می‌آورید؟ در این صورت از دوره برده یونان تا کارگر کارخانه‌های بزرگ روزگار ما واقعاً راهی طی نشده؟

- خب طبیعی است. ما دوره‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌ایم که اقتضاهای تاریخی ایجاب کرده است. ولی آن بردگی به جای خودش باقی است. فکرمی‌کنید عصر جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده؟ پس لطفاً به من بفرمائیدسیک‌هادر هند برای‌دفاع از چه می‌جنگند و قربانی می‌دهند؟ - آقای حریری، مابحث‌بیهوده‌ئی‌راپیش کشیده‌ایم.فریاد رانمی‌توان‌بانجوا منتقل کرد تابه‌گوش همسایه که هنر شنیدن نیاموخته است نرسد. گرفتاری اصلی این است.

- ولی شما موضوع بردگی انسان را مطرح کردید...

- شما هم مثل آن «شهریار کوچک»ی تا به جواب‌تان نرسید دست . اثر معروف آنتوان دوسن‌تگزوپه‌ری، که در فارسی به «شازده‌کوچولو» معروف است .

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

برنمی‌دارید ... آن بردگی که من عرض کردم خرافه پرستی است ناشی از حقارت انسان واره‌هائی که به خرافه زندگی می‌کنند .

بگذارید مطلب را از جای دیگری نگاه کنیم:

همه ما ته دل‌مان خواستار و پرستنده چیزی هستیم که اسمش «آزادی» است ولی من هنوز به کسی برنخورده‌ام که بتواند معنی دقیق این کلمه را برایم روشن کند. آزادی یعنی چه؟ یعنی این‌که من بتوانم از طرف ممنوع کوچه یکطرفه رانندگی کنم؟ یعنی اگر از چیزی عصبانی باشم حق دارم به اولین کسی که رسیدم لگدی حواله کنم؟ - آزادی به وسعت کهکشان نیست، حتا آن جمله قدیمی «چار دیواری اختیاری» خودمان هم حرف کاملاً بی معنائی است، چون اگر شما صدای موسیقی‌تان را قدری بلندتر کنید همسایه‌تان می‌تواند «قانوناً» تحت پیگرد قرارتان بدهد. آزادی از نظر من یعنی قبل از هر چیز عروج انسان از طریق رها شدن از خرافات. آدمیزاد خرافه‌پرست از بردگی و جهل خودش دفاع می‌کند و مرا هم با خودش به بردگی می‌کشاند.

موافقت کنید که از خیر این بحث بگذریم. عاقل را اشاره‌ئی کافی است.

- آقای شاملو، چیزی را که شما خرافه و وهم تلقی می‌کنید شاید یکی دیگر خرافه و وهم تلقی نکند. منظورم این است که احتمالاً صاحب تفکری که شما خرافه عنوان می‌کنید هم به قدر دلایلی که شما می‌آورید برای اثبات خرافه نبودن عقایدش دلیل داشته باشد. از این گذشته این همه پیشرفت تکنیکی و علمی آیا خودش به معنی رهائی از اوهام و خرافات نیست؟

- این دو مقوله هیچ ارتباطی با هم ندارد. من دانشمند ریاضی دیده‌ام که به اباطیلی از قبیل چشم بد و نظر خوردن و شوم بودن صدای جغد هم اعتقاد دارد. ضمناً آدم خرافاتی دلایلش هم خرافی است. آن خیل گرسنه هندی که گاو را مقدس می‌داند و بچه‌شان تو بغل‌شان

از بی غذائی می‌میرد و اگر بخواهید به خرافی بودن عقیده‌اش متقاعدش کنید شما را لامذهب و خون‌تان را مباح می‌داند چه دلیل خرِد پسندی می‌تواند در آستین داشته باشد؟ او دارد با عقیده‌اش از جهل و گرسنگیش دفاع می‌کند. پیشنهاد می‌کنم دور این بحث را قلم بگیریم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ز- در تعهد هنر

- **به نظر شما شعر هنری آزاد است یا ملتزم؟**

- اصولاً هنر ملتزم نیست یعنی هیچ‌گاه التزام و تعهد نقشی در آفرینش هنری بازی نمی‌کند. التزام امری شخصی و فردی است. در موسیقی موزار هیچ تعهدی به چشم نمی‌خورد و می‌توان گفت آثار او فقط موسیقی خالص است در حالی که مثلاً باخ را می‌شود متعهد به کلیسا دانست یا مثلاً وان‌گوگ را، صرف نظر از طرح‌های نخستینش، نقاشی فاقد تعهد به شمار آورد هرچند که این موضوع در روزگار آن‌ها مطرح نبوده است. اما التزام هنرمند باید انسانی باشد. التزامی فارغ از قید و بند فرقه‌گرائی و تحزب. التزامی فارغ از سیاست و تنها در راه تعالی انسان. اما به هر تقدیر اثر هنری پیش از آن‌که بار تعهد یا التزامی را به دوش بکشد باید هویت هنری خود را ثابت کند. حافظ نه به این دلیل که بیش از شاعران دیگر غمخوار انسان و دشمن ریاکاری بوده بر قله غزل فارسی پایدار مانده. تعهد او فرع استادی و قدرت غزلسرائیش است. مایاکفسکی - شاعر انقلابی - التزام و تعهد اجتماعی شاعر را اساس کار قرار می‌داد و می‌گفت شاعر باید برای نوشتن شعر از اجتماع سفارش قبول کند و شعر را «محصول سفارش اجتماعی» می‌خواند. او فراموش کرده بود که نخست باید شاعر بود تا بتوان به سفارش جامعه پاسخ شایسته داد، وگرنه بسیار بودند کسانی که به همان راه او رفتند و نامی باقی نگذاشتند. من هم شعر پریا را مستقیماً به سفارش اجتماع نوشتم . جامعه که با کودتای ۱۳۳۲ لطمه نومیدانه شدیدی خورده بود به آن نیاز داشت و من که در متن جامعه بودم این نیاز را درک کردم و به آن پاسخ گفتم. آن هم با زبان خود توده. و توده هم بی درنگ آن را تحویل گرفت و برد. لازمش داشت و من این لزوم را با پوست و گوشتم احساس کرده بودم. پس شعری بود محصول لزوم و اقتضا. اقتضای وارستگی، نه اقتضای وابستگی. اقتضای ایثاری نه اقتضای بیعاری. این شعر منباب مقایسه در همان تاریخی نوشته شد که مثلاً شاعر دیگری سرگرم صادر کردن چنین چیزهائی بود.

تشنه، ای بس که به آغوش گنه رفتی و باز
آمدی تشنه‌تر از روز نخستین به کنار.
همسرت ناله برآورد که: «ای اُف به تو شوی!»

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دلبرت چهره برافروخت که: «ای تف به تو یارا!»

. قطعه ملعون از فریدون توللی، چاپ شده در ماهنامه سخن، شماره دی ماه ۱۳۳۲ : سال کودتا(!)، سرپیچ یکی از بزرگترین وقایع قرن اخیر .

نکته‌ئی که جای گفتنش درست همین‌جا است این است که هنرمند خلاق و پیشرو، هنرمندی چون نیما که نوآور است و آثارش به غنای هرچه بیشتر فرهنگ جامعه خود و نهایتاً جامعه بشری می‌انجامد لزوماً پیشاپیش جامعه حرکت می‌کند. محصول فعالیت این چنین فردی بناچار نمی‌تواند آن‌چنان که مارکسیست‌نماهای فاقد بینش دیالکتیکی مدعی هستند «بُرد توده‌ئی» داشته باشد، چرا که توده مستقیماً نمی‌تواند اثر چنین هنرمندی را جذب کند. اثری که او می‌گذارد بر «فرهنگ هنری» جامعه است و از طریق واسطه‌ها در اختیار توده‌ها قرار می‌گیرد، یعنی از طریق هنرمندانی که از او تأثیر پذیرفته‌اند و در فاصله میان او و لایه‌های دیگر طبقات واقع شده‌اند. بهره نیما به وسیله خسرو گلسرخی و م. آزرم است مثلاً که از

رأس به قاعده می‌رسد. این یک اصل است و با یاوه‌هائی از قبیل «معتقدات هنری بورژوائی» و «هنر برای هنر» و این‌جور عبارات کلیشه‌ئی هم نمی‌شود آن را مخدوش و بی اعتبار کرد... اگر در فاصله میان این دو نقطه آثاری وجود داشته باشد با محتوای توده‌ئی و بیان و قالب اصیل هنری که مورد اقبال توده نیز قرار بگیرد (نمونه: گوزن‌ها، فیلم مسعود

کیمیائی)،بدون تردید از استثناهای قاعده است. اما وقتی پای آثاری با محتوای اجتماعی ودر قالب توده پسند به میان می‌آید (نظیر آثار اشرف‌الدین حسینی)، آنگاه باید موضوع را در مقوله دیگری مورد قضاوت قرار داد. چرا که آثار این شخص (منباب نمونه) بیشتر باید یک «فعالیت سیاسی» تلقی بشود نه یک فعالیت هنری، و مبنای سنجش نیز نا چار باید ارزش تاریخی آن باشد نه بار فرهنگی‌اش.

- **شما در جائی فرموده‌اید که هنر همیشه‌با مردم بوده است و در جای دیگری هم فرموده‌اید لزومی ندارد شعر را همه مردم بفهمند. ممکن است ارتباط بین این دو نظر خودتان را بیشتر تشریح کنید؟**

- فکر نمی‌کنم در این دو نظر تناقضی وجود داشته باشد. هنر ناگزیر با مردم

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

است چون با هر نیتی که به وجود بیاید مخاطبش مردم‌اند. ولی مردم لایه‌های متفاوتی دارند که جائی نشان داده‌ام.قِیک شعر چه‌طور می‌تواند . متأسفانه نتوانستم مرجعش را پیدا کنم .ولی به هر صورت منظورم لایه‌های گوناگونی است که میان بی‌سوادهای خوش ذوق تا دانشمندان بی‌ذوق وجود دارد .

مورد پسند «همه مردم» قرار گیرد؟ اگر شاعری چنین تلاشی بکند حتماً باید اثرش را در سطح بسیار نازلی ارائه بدهد. به قول جامی

شعر کافتد پسند خاطر عام

خاص داند که سست باشد و خام.

برای این است که گفتم لزومی ندارد همه آن را درک کنند .نه فقط شعر را بلکه هر اثر هنری دیگری را هم. نمونه‌اش فیلم‌های چاپلین. مردم سرتاسر دنیا برای تماشای فیلم‌های او از کت و کول هم بالا می‌روند. حتا برای دیدن فیلم‌های تکراری هزار بار دیده‌اش. خیال می‌کنید همه مردم محتوای انسانی این فیلم‌ها را درک می‌کنند؟ نه. غالب آن‌ها فقط می‌روند تفریح کنند. درست آن جائی که باید لگدی بیدار کننده دریافت کنند و به حال زارشان بگریند غش غش خنده‌شان سالن سینما را به لرزه درمی‌آورد. چاپلین برای غالب مردم فقط یک دلقک مهربان با نمک است نه یک مفسر شوربختی‌های انسان پاکدل.

چرا این سینما را تو مدرسه‌ها درس نمی‌دهند؟ چرا شعر معاصر را درس نمی‌دهند؟ این کار سرمایه‌گذاری فرهنگی نیست؟ نوجوان تو مدرسه فقط باید یاد بگیرد که «ادب مرد به ز دولت اوست»؟

- **به این ترتیب می‌شود گفت شما به بیان اندیشه در شعر معتقدید.**

- برحسب این‌که اندیشه چه‌طور در شعر بنشیند جواب برداشت‌تان مثبت است. شعری که احساسی بر نیانگیزد به چه کار می‌آید؟ من همیشه گفته‌ام بر این عقیده نیستم که هر چیز زیبا مفید و ارزشمند است بل معتقدم هنر که می‌تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفاذ بیشتری بدهد باید از خنثا بودن شرم کند. قصدم مطلقاً این نیست که خواست خود را با باید و نبایدها به دیگران تحمیل کنم اما فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزئین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بیعار.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- **منظورتان آرمانخواهی است؟**

- آرمان هنر اگر جغجغه رنگین به دست کودک گرسنه دادن یا رخنه دیوار خرابه نشینان را به پرده تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد عروج انسان است. طبعاً کسانی که جوامع بشری را زبون و خرافه‌پرست می‌خواهند تا گاوِ شیرده باقی بماند آرمانخواهی را» جهتگیری سیاسی» وانمود می‌کنند و هنر آرمانخواه را «هنر آلوده به

سیاست «می‌خوانند. آنان که اگر چه مدح خود را نه آلودگی به سیاست بل‌که «ستایش حقیقت» به حساب می‌آورند، در همان حال برآنند که هنر را جز خلق زیبائی - حتا تا فراسوهای» زیبائی محض» - وظیفه‌ئی نیست. من هوا خواه آن‌گونه هنر نیستم و هرچند همیشه اتفاق می‌افتد که در برابر پرده‌ئی نقاشی تجریدی یا قطعه‌ئی «شعر محض فاقد هدف» از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده‌اش درود بفرستم، بی گمان از این‌که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده‌ام.

سکوت آب‌می‌تواند
خشکی باشد و فریاد عطش؛
سکوت گندم‌می‌تواند
گرسنگی باشد و غریو پیروزمندانه قحط؛
همچنان‌که سکوت آفتاب‌ظلمات است-
اما سکوت آدمی فقدان جهان و خداست:
غریو را
تصویر کن!

هنرمندی که می‌تواند با گردش و چرخش جادوئی قلمش چیزی بگوید که ما مردم فریبخواره چپاول و قربانی شونده‌ئی که بی هیچ شرمی «انسان جنوبی»مان می‌خوانند به حقایقی پی ببریم؛ هنرمندی که می‌تواند از طریق هنرش به ما مردمی که در انتقالِ از امروز به فردای خود حرکتی در جهتِ فروتر شدن می‌کنیم و متأسفانه از این حرکت نیز توهمی تقدیری داریم آگاهی بدهد چرا باید امکانی بدین اندازه شریف و والا را دست‌کم بگیرد؟ - آخر نه مگر خود او هم قطره‌ئی از همین اقیانوس است؟

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

به قولی: «هنرمند این روزگار همچون هنرمند دوران امپراتوری رم جائی بر سکوهای گرداگرد میدان ننشسته است که، خواه از سر همدردی و خواه از سر خصومت و خواه به مثابه شاهدی بی‌طرف، صحنه دریده شدن بی‌گناهان فریب‌خورده در پنجه شیران گرسنه را نقش کند. هنرمند روزگار ما بر هیچ سکوئی ایمن نیست، در هیچ میدانی ناظرِ مصون از تعرضِ قضایا نیست. او خود می‌تواند در هر لحظه هم شیر باشد هم قربانی، زیرا در این روزگار همه چیزی گوش به فرمان جبر بی‌احساس و ترحمی است که سراسر جهانِ پهناور میدانِ کوچکِ تاخت و تاز او است و گنهکار و بی‌گناه و هواخواه و بی‌طرف نمی‌شناسد.»

- آیا هنگام نوشتن خواننده ایده‌آلی را در نظر دارید و برای او می‌نویسید؟

- نه. آن‌که برای مخاطب «خود» می‌نویسد صاحب داعیه است. من داعیه‌ئی ندارم و فقط برای کشف خودم می‌نویسم .نانی است که برای سفره خود می‌پزم اما اگر این نان به مذاقی خوش آید، با آن، دوستِ همسفره هم ذائقه‌ئی به دست می‌آرم. منِ من ضمیر خواننده می‌شود و مرا به توها و اوها تبدیل می‌کند. زیبا است که کسی با دیگران، با همه، ضمیر مشترکی پیدا کند .زیباتر از این چیزی هست؟ - اگر هدف نویسنده جز این باشد باید به حالش گریست. بازار خودفروشی از آن راه دیگر است.

من تمامی مردگان بودم:
مرده پرندگانی که می‌خوانند
و خاموشند،
مرده زیباترینِ جانوران
بر خاک و در آب،

مرده آدمیان همه

از بد و خوب.
من آن‌جا بودم
در گذشته

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بی سرود- .
با من رازی نبود
نه تبسمی
نه حسرتی

به مهر
مرا
بی گاه
در خواب دیدی

و با تو
بیدار شدم.

- حرف حرف می‌آورد: آقای شاملو، آیا هنر و سیاست جائی به هم می‌رسند؟

- آه، بله، حتماً ... نرون شهر رم را به آتش می‌کشید و چنگ می‌نواخت، شاه اسماعیل خودمان صدها هزار نفر را گردن می‌زد و غزل می‌گفت، بتهوون عظیم‌ترین سمفونی عالم را در ستایش شادی ساخت و هیتلر که آرزو داشت نقاش بشود عظیم‌ترین رنجگاه تاریخ، کشتارگاه زاخسن‌هاوزن را ناصرالدین شاه هم شعر می‌سرود هم نقاشی می‌کرد و نقاش می‌پرورد اما برای یک تکه طلا می‌داد سارق را زنده زنده پوست بکنند. انسان برایش با بادمجان تفاوتی نداشت. خب، بله، یک جائی به هم می‌رسند: متأسفانه بر سرِ نعشِ یکدیگر.

- فکر می‌کنم شعرهای شما حکایت فریادی از درون تنهائی شاعر به بیرون است.

- باید درست دریافته باشید. هر انسانی به تنهائی کودکِ گم کرده مادری است سرگردان در کوچه‌های ظلمات. در لایه‌هائی از اجتماع که هنوز انسان‌ها به غرایز تلطیف شده دست پیدا نکرده‌اند جمله «دوستت دارم» در اکثر موارد رشوه‌ئی است که برای گریز از تنهائی پرداخت می‌شود و یکی از عللی که عشق را به «تصاحب» تبدیل می‌کند به احتمال بسیار زیاد همین وحشت از تنهائی است. - اما آن تنهائی که شما

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

اشاره کردید مقوله دیگری است. شعر در نهاد خود فریادی است از اعماق تنهائی، چرا که جهان شاعر جهانی چنان فردی است که حتا بیشماریِ خیل ستایندگانش هم برخلاف تصور فقط به شناخت هرچه بیشترِ تلخی و عمقِ دردناک آن دامن می‌زند. وسعتِ تعداد همدلان و پذیرندگانش عملاً گسترش دامنه مسئولیت و تعهد او را موجب می‌شود، و نا گفته پیداست به روز کسی که حق خطا کردن و

حق خاموشی گزیدن و حتا حق نومید شدن از او سلب شود چه می‌آید. گلادیاتورِ عریانی که بی هیچ سلاحی در میدان بی عطوفت مبارزه‌ئی بی رحمانه به خود رها شده است و جز تعدادی ستاینده غالباً پرتوقع، حتا برای دفاع در برابر بهتان‌های آشکارا بی شرمانه وسیله دفاعی در اختیار ندارد.

جهان هر کسی پیله تنگ ِاز پیش ساخته‌ئی است، و در پیله هم جز یک پروانه نمی‌گنجد. تفاوت قضیه در این است که بعضی‌ها نوغان‌وار پیله‌شان راخود به گرد خود می‌تنند و برخی دیگر آن را پناه امن خود تلقی می‌کنند. اما بعضی دیگر در پیله به خود می‌آیند و فریادشان حکایت آوازِ تلاشِ جانکاهی می‌شود که برای رهائی خود و دیگران از پیله به کار می‌بندند. پیله‌ئی که رهائی از آن به آسانی میسر نیست و لایه‌های مقاوم متعدد و گوناگون دارد.

ح- شاعران بزرگ جهان

- به عقیده شما ادبیات اروپائی در شعر امروز ما بیشتر تأثیر گذاشته یا ادبیات قدیم خودمان؟

- قطعاً منظورتان از ادبیات اروپائی، شعر آن دیارها است. اما با فرمایش شما که مال خودمان را «ادبیات قدیم» خواندید کاملاً موافقم. برمی‌گردد به اوایل صحبت‌مان که عرض کردم آنچه در فارسی شعر پنداشته می‌شد غالباً ادبیات منظوم بود.

برویم سر جواب سوآل‌تان.

خود من شعر را از طریق نیما شناختم. پیش از او فقط به حافظ دل بسته بودم. بعد برحسب اتفاق به ترجمه فرانسوی شعری از لورکا برخوردم که کنجکاوی مرا به شدت برانگیخت. اما دستم به جائی نمی‌رسید. خرید کتاب پول لازم داشت. تا این‌که

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

فریدون رهنما پس از سال‌ها اقامت در پاریس به تهران برگشت رکسانای مرا که چاپ شده بود خواند و به نشانی مجله نامه‌ئی برایم فرستاد که مایل است با هم دیداری داشته باشیم. آشنائی با او که شعر معاصر جهان را بسیار خوب می‌شناخت دست یافتن به گنجی بی‌انتها بود. کتاب‌های او بود که دروازه رنگین‌کمان را به روی من باز کرد. الوآر و لورکا، دسنوس و نرودا، هیوز و سنگور، پره‌ور و میشو، خیمه‌نس و ماچادو و دیگران و دیگران. این‌ها بودند که بینش شاعرانه مرا که از نیما آموخته بودم گسترش دادند و مرا با ظرفیت‌های گوناگون زبان و سطوح گوناگون آن آشنا کردند. حتا احساس نیاز شدید به آموختن زبان مادریم را هم من مدیون آن‌ها هستم. این‌ها را در مقدمه مجموعه همچون کوچه‌ئی بی انتها نوشته‌ام. باعطشی استسقائی شعر بزرگان سراسر جهان را می‌خواندم و از آن‌ها می‌آموختم. از ریلکه، از هولدرلین، از نیکلاس گوی‌ین، از آراگون، از یسه‌نین و دیگران. حتا با خواندن ترجمه استادانه آقای پرویز داریوش از کتاب مردی که مرده بود دی. اچ. لارنس که به شیوه کتاب مقدس نوشته شده است برای بار دوم به خواندن تورات برانگیخته شدم‌بار اولش در نوزده‌سالگی بود. و از آن‌جا به خواندن تفاسیر قرآن و از آن‌جا به خواندن هرچه از متون کهن که به دستم رسید. می‌بینید که نهایتاً پوسته خارجی زبان من ملغمه‌ئی از تمامی این‌ها است.

- **چرا پوسته خارجی؟**

- چون خود زبان را من مستقیماً از مردم آموخته‌ام. چون من ضمن همه کارها به کار مهم‌تری هم دست زده بودم که می‌دانید. زبان عبوس ِرسمی از لحاظ قدرت القائی به گَرد پای شنگول و بازی‌گوش ِزبان توده هم نمی‌رسد. من نمی‌دانم چرانباید از دستاوردهای این

زبان پویا که حامل گنجی عظیم از تازه‌ترین و خوش ساخت‌ترین و پربارترین کلمات است و در عین حال قواعد دستوری ویژه قابل تدوین خودش را هم دارد بهره جست، چرا نباید پای آن را به تالار سوت و کور زبان «فرهیختگان» باز کرد.

اما مطلبی که حتماً این‌جا باید بگویم این است که تجربه هرکسی «تجربه خود او» است و نمی‌توان آن را به دیگری انتقال داد. زبان چیزی است که هر شاعری باید خودش ظرفیت‌های آن را در عمل تجربه کند. متأسفانه شاعران جوان ما غالباً آسانگیری می‌کنند .

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- با توجه به تجربیات شخصی سال‌های دراز خودتان فکر می‌کنید در شعر چه‌گونه ذهنیت به تجربه تبدیل می‌شود؟

- گمان می‌کنم روندی که طی می‌شود تا شعری خود به خود (یعنی کم و بیش در غیاب

شاعر و به دور از اراده و دخالت آگاهانه او) شکل بگیرد تا بعد شاعر را به نوشتن خود برانگیزد به این ترتیب انجام می‌گیرد که نخست تجربه دنیای بیرون یا پیرامون شاعر ذهن او را با خود درگیر می‌کند تا به صورت ذهنیت شاعرانه او درآید؛ و سرانجام فرآیند نهائی آن به هیأت شعری ظاهر شود.

- این‌که گفتید «شعر، شاعر را به نوشتن خود برمی‌انگیزد» مطلبی است که جاهای دیگری هم از زبان شما شنیده‌ایم ولی قبول و نتیجتاً درکش برای کسانی مشکل است...

- خب طبیعی است. چون حقیقتش را بخواهید فهم این مسأله برای خود من هم مشکل است. و چون نتوانسته‌ام بدانم این روند چه‌طور طی می‌شود طبعاً توضیحش هم برایم غیر ممکن است.

طبعاً هر شاعری برای آن‌که شعری را از قوه به فعل برساند راهی طی می‌کند که خاص خود او است. بعضی از نخست بر همه جزئیات اشراف کامل دارند و کار را با نظارت آگاهانه پیش می‌برند. بعض دیگر خوابگردوار در برزخی از احساس مبهم موضوع و تسلط استادانه به شگردهای سخنوری عمل می‌کنند و بعض دیگر به گونه‌های دیگر. من متأسفانه هرگز نتوانسته‌ام پیشاپیش به موضوعی که خواهم نوشت پی ببرم. به عبارت ساده‌تر، تا لحظه نوشتن شعری که پنهان از من یا بی نیاز به کومک فکری من در ذهنم شکل گرفته است از آن بی خبر می‌مانم و در لحظه زایشش هم حضوری جدی ندارم. فقط از من به صورت ماما استفاده می‌کند.

- خب، مگر طبیعی نیست که یک جرقه شاعرانه - مثلاً همان که قدیمی‌ها به الهام تعبیر می‌کردند - شاعر را برانگیزد تا آن را به یاری فوت و فن‌هائی که قبلاً آموخته یا ضمن نوشتن ابداع می‌کند بنویسد؟

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- خیر. در مورد شخص من نه آن الهام کذائی در کار است نه موضوعی که به قول شما به شکل جرقه‌ئی در ذهن بتابد. فوت و فن هم پرورنده آن نیست. چنان‌که گفتم، وقتی آن فرمان مرا بنویس صادر می‌شود نه هنوز می‌دانم چه خواهم نوشت نه نیازی به استفاده از فوت و فن‌ها پیش می‌آید .همین‌قدر کافی است که قلم روی کاغذ بیاید. به همین سادگی. تنها پس از این مرحله است که شعر پرده از جمال خود برمی‌دارد.

- پس آن‌دودچراغ خوردن‌ها و چیزآموختن‌ها و به دنبال فرا گرفتن‌ها دویدن‌ها چه می‌شود؟ هیچ‌کدام به کار نمی‌آید؟

- همه آن‌ها جذب جان‌تان شده است و خود شعر هرچه را که لازم داشته باشد برمی‌دارد با خودش می‌آورد: کلمه‌های مورد نیاز و تصویرها و شگردهای سخنوری را، و با چنان گزینش دقیقی که غالباً نیازی به اصلاح عبارات و تغییر و تبدیل کلمات هم پیش نمی‌آید. تا جائی که حتا گاه با شگفتی معلوم می‌شود مصداق پیچیده‌ئی در شعر به یاری کلمه‌ئی که ذهن در حالت نا خودآگاهی ساخته در کمال سهولت بیان شده است! - فکر می‌کنم بیش از این به این موضوع نپردازیم. همین‌قدر بپذیریم که، خب: «شعری به وجود آمده.» - همین و بس!

برای من گاهی حتا تصور این‌که فلان شعر را چه‌طور نوشته‌ام هم چیزی است در ادامه همان حالت مهاجمه شعر و شکل بستنش. یک بار شعری از خواب بیدارم کرد و نوشتمش. شعر حکایت از بارشی می‌کرد و من گمان کردم که صدای برخورد قطرات معدود بارانی کوتاه بر شیروانی خانه همسایه بیدارم کرده انگیزه نوشتن آن شده است که بعدها توضیح شاهد قضیه، دوستم پاشائی که شب را در خانه او گذرانده بودم، نشان داد چنین چیزی واقعیت نداشته و تصور من توجیهی ذهنی بوده است، چون نه فقط آن روز در تاریکی سحرگاهی بارانی نباریده بود اصولاً خانه شیروانی‌داری هم در همسایگی او وجود نداشت. آقای پاشائی این قضیه را در کتابش انگشت و ماه توضیح داده است.

- در شعر برای چه ویژگی‌هائی ارزش قائلید؟

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

- به عقیده من نه تنها در شعر بل‌که در هر هنری آنچه به ویژگی تعبیر می‌شود چیز از پیش ساخته و به عبارت دیگر ارزش استانداردی نیست که در خارج اثر وجود داشته باشد و هنرمند آن را به کار بگیرد یا نگیرد. ویژگی هم مثل یک صفت اخلاقی فقط هنگامی به ارزش تبدیل می‌شود که در موقعیت مورد سنجش قرار بگیرد .سرِ نترس داشتن عالی است اما کسی که برای اثبات اتّصاف به این صنف با رانندگی نا محتاطانه در جاده لغزان پیچاپیچی خود و دیگران را به کشتن بدهد احمق قدر اولی بیش نیست.

یک گفت‌و گو از سال‌های دور

بخش‌هایی از گفتگوی ۱۷ ساعته با مجله‌ی فردوسی در سال ۱۳۴۵

– به نظر شما شعر امروز چه وضعی دارد و چه مرحله‌ای را طی می‌کند؟

به اعتقاد من تاریخ ادبیات و هنر زبان فارسی »کشف« شعر را مدیون این نسل خواهد بود. زیرا تا به این روزگار، آن‌چه به نام شعر عرضه می‌شد ـ از چند شاعر که بگذریم ـ چیزی به جز نثر منظوم نبوده است. نه فقط در ایران و در زبان فارسی، بلکه در دیگر کشورها و زبان‌ها نیز وضع بر همین قرار است.

به عبارت دیگر شعر خالص تنها پس از جنگ اول بود که شناخته شد.

جای چون و چرایش این‌جا نیست. اما این واقعیت قابل انکار نیست که در سال‌های میان جنگ اول و دوم بود که شعر استقلال خود را بازیافت، از ادبیات دور شد، منطق خود را به منطق موسیقی و رقص (و بعدها: نقاشی) نزدیک کرد تا آن‌جا که یکسره در تراز آن‌ها قرار گرفت و رابطه خود را با ادبیات گسست. کار این قطع رابطه تا آن‌جا بالا گرفته است که دیگر نمی توان کسانی از شمار ایرج میرزا و بهار و شهریار ودیگران تنها به دلیل آن‌که سخنانی (احتمالا شیرین و دل‌چسب) را با وزن و قافیه (که زمانی تنها وجه امتیاز شعر و نثر

شناخته می‌شده) به رشته نظم می کشند شاعر دانست. هم‌چنان‌که دیگر نمی توان در نقاشی، اساتیدی از گونه کمال الملک را نقاش نام داد. چرا که نقاشی نیز راهی دیگر ـ

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

به جز ثبت اشیاء زیبا ـ در پیش گرفته است. در شعر، منطق و معنا ـ بدان گونه که از ادبیات انتظار می‌رود ـ موجود نیست.

وقتی که شاعر می‌گوید:

زخمی بر او بزن

عمیق‌تر از انزوا!

پل الوار ـ در (میعاد آلمانی)

دیگر این پرسش ریشخندآمیز که »عمق انزوا چه قدر است» احمقانه است و نشانه آن که پرسنده، هنوز گاو را تنها از شاخش می شناسد.

اگر شاعر توانسته باشد با آن‌چه نوشته است احساس خود را به خواننده انتقال دهد توفیق با اوست. وگرنه کلاهش پس معرکه است...

و اما این‌که شعر در حال حاضر چه مرحله‌ای را طی می‌کند: به شما بگویم: ـ شعر «یافته شده است» و تلاش قصیده‌سازان و غزل‌سرایان و معرکه گیران هم دیگر تلاشی عبث است. آن‌ها می گویند «ما معنی این حرف‌ها را نمی‌فهمیم.» بسیار خوب. ما راجع به »معنی» این

حرف‌ها ادعایی نکرده‌ایم؟ نمی فهمند؟ چرا می‌خوانند که در معنایش بمانند؟ بروند همان دیوان‌های قطور وحشتناک‌شان را دوره کنند. اینان می پندارند که با این «نمی‌فهمیم» گفتن‌های خود از کدام معما پرده برداشته‌اند؟ برای ما شگفت‌انگیز نیست اگر این مفاهیم با ذهن استاد پژمان بختیاری که به گواهی آثار خویش در سال‌های حدود یک قرن پیش از سعدی زندگی می‌کند، بیگانه به‌نماید، چرا که بی‌گمان من و او که هشتصد سال از روزگار خویش واپس مانده است، با کلماتی مشترک سخن می گوئیم اما به زبانی بیگانه.

آقای م. آزاد در مصاحبه‌ای گفته است: «مقصود شاملو گویا این نبوده است که«نمی‌توان» غزل گفت. او معتقد است غزل فرم مناسب این زمانه نیست. این یک حکم ؛کلی است و منطقی هم می نماید. اما قالب یا فرم یک امر مشخص و از پیش شناخته‌که نیست.

من می‌پرسم چه‌طور نیست؟ مگر یک غزل‌سرا هنگامی که می‌خواهد شاهکارش را خلق کند به روی هم چند تا قالب در اختیار دارد. ــ با این

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

قالب‌های محدود و معین چه‌طور باز می‌گویید که قالب یا فرم یک تم مشخص و از پیش شناخته نیست؟

اولا که فرم و قالب، برای غزل‌سرا، کاملا شاخته شده و مشخص است.

ثانیاً آزادی او در خلق شعر یا در بیان ما فی الضمیر خود تنها و تنها محدود است به همان یک بیت اول. پس از آن، دیگر، قافیه‌ها هستند که جمله را می‌سازند و وزن است که کلمات بنا کننده جمله‌ها با به فراخور ظرفیت افاعیل خویش انتخاب می‌کند و می پذیرد و دور می ریزد. در این میانه از غزل‌سرا به جز پرداخت کردن چه کار دیگر ساخته است؟ ...

راست خواهی، بینوا به حل کننده یکی از این جدول‌های کلمات متقاطع می‌ماند که ستون‌های عمودیش درآمده باشد!

حافظ و ملای رومی و یکی دوتای دیگر را بگذارید کنار. گو این‌که اینان نیز اگر افق‌های بازتری پیش روی می‌داشتند و با شعر تنها در قالب غزل آشنایی حاصل نکرده بودند، خدا داند که خنگ اندیشه را تا به کجاها می‌تاختند. با این همه کار اینان کار نبوغ است و نه چیزی در مقام قیاس با مقلدان خویش.

آقای م.آزاد می‌گوید: خود شاملو هم یکی دو مثنوی خوب دارد.

این حرف اعتبار چندانی ندارد. نوشتن آن یکی دو مثنوی، در عصر حافظ و سعدی ممکن بوده است. در آن یکی دو مثنوی چه حرف تازه‌ای هست؟ آن‌چه در قالب غزل و مثنوی نمی‌نشیند، اندیشه‌هایی است از تراز همین دو سطر که از الوار نقل کرده‌ام. آن را به صورت یک رباعی درآرید. شرط می بندم خود شما پیش از من خنده‌تان بگیرد! گمان می‌کنم می توان گفت که ما اکنون در مرحله آشتی دادن میان شعر ناب (از نظر محتوا) با شعر گذشته فارسی (از نظر فرم) هستیم. نیروی بسیاری بر سر این کار صرف می‌شود که به عقیده من سخت بی‌حاصل است.

آیا انتقاد صحیح و اصولی از شعر امروز به‌عمل می‌آید؟

(وقتی این حرف را می شنود رنگ صورتش به سرخی می گراید و با حالتی خشم آلود می‌گوید:)

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در این محیط، فقط خوب می توان خفه شد! ـ چه سؤال عجیبی می کنید! انتقاد صحیح و اصولی کدام است؟ فقط، پس از هرگز دکتر براهنی در مجله شما مقالاتی در نقد شعر نوشت که بعد، در یک مجموعه به چاپ رسید. طلا در مس را می گویم.؛ مطالب کتاب جالب است اما طبیعی است که حتا در حد خودش نیز کافی نیست. دکتر کوشیده است حرف‌هایش کلی نباشد، اما خواه و ناخواه کلی شده است زیرا جز در یکی دو مورد، دست کم نمونه‌ای ارائه

نداده است که به مدد آن‌ها انسان بتواند بفهمد که منظورش چیست و چه می‌خواهد بگوید. با این همه، اگر همین هم نبود دیگر چه بود؟

غیر از او، یکی دو تن دیگر هستند که نقد شعر می‌نویسند. منتها بدون این‌که از ابتدایی‌ترین اصول این کار اطلاعی داشته باشند و به اصطلاح معروف »هر« را از «بر» تشخیص بدهند.

یکیش این آقای عبدالعلی دست‌غیب است که علاقه عجیبی به کتاب‌گزاری دارد. خواه این کتاب شعر کلاسیک یا امروزین باشد، خواه تأتر، خواه تاریخ، خواه فلسفه یا داستان یا رمان یا هر چه ... و این از عجایب روزگار است! تا آن‌جا که دستگیر من شده است این ذات گرامی در هیچ یک از این رشته‌ها صاحب نظر نیست. و آن‌چه عجیب می‌نماید همین صاحب نظر نبودن و احکام صاحب نظرانه صادر کردن است.

برای آنکه بدانید قصد شوخی ندارم بگذارید همین چند جلد راهنمای کتاب را که دم دست است نشان‌تان بدهم. ـ نگاه کنید:

* سال چهارم ـ شماره ۷، انتقادی بر بلبل سرگشته (نمایشنامه در پنج پرده ...)

* سال چهارم ـ شماره ۱۱ و ۱۲ انتقادی بر در سینمای زندگی »مجموعه داستان‌های کوتاه ...)

* سال چهارم ـ شماره ۵ و ۶ انتقادی بر باغ آینه (مجموعه شعر نو ...)

ملاحظه فرمودید؟ ـ حالا نگاه کنیم به این انتقاد شعر که ممکن است احتمالا در حدود صلاحیت ما باشد ـ و گوش کنید به این جمله‌هایی که من زیرش خط کشیده‌ام.

۱. شاملو از شاعرانی است که یک نوع تمایل به سنت شکنی در آن‌ها قوی است و نخستین خصیصه‌ی شعر آنان، شکل کار آنان است...

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

۲. فکر و احساس قوی سراینده حتا در قطعه‌هایی که بیش‌تر به لفظ و شکل کار، و کم‌تر به معنی توجه شده نیز متجلی است و شعر او غالباً از لحاظ فکر و احساس هم‌تراز است.

۳. قبل از هر چیز باید گفت که شاعر بنیاد شعر خویش را بر موسیقی کلمات قرار داده است.

۴. گاهی شعر صرفاً یک بیان (ررخس‌خژرزش‌أ) نثری است.

(جالب اینجاست که مثلا شعرهای موسوم به »دو شبح» و «اصرار» و از «نفرتی لبریز» را بعنوان نمونه‌های این »نثر» نام برده است!)

۵. بعضی قطعه‌ها در اوزان قدیمی سروده شده ولی سراینده به مقتضای ؛ حالات درونی خویش در آن‌ها تصرف کرده ... وقتی شعر را تقطیع می کنیم ملاحظه می‌شود که بر وزن انتخاب شده حرکت‌هایی اضافه یا کم می گردد.

(و از این نوع، قطعات، مثل این است، «حریق قلعه‌ی خاموش»، و «اتفاق» را مثال آورده است که به همه انبیاء و اولیا قسم، همه آن‌ها در وزن‌های ثابتی سروده شده، نه سیلابی به هیچ یک از آن‌ها اضافه و نه سیلابی از هیچ یک از آن‌ها کم شده است!)

۶. در قطعه‌های فاقد وزن، شاعر روی هر یک از کلمات توجه کرده، آن‌ها را به صورت عمودی و افقی (؟) تا پایان صفحه امتداد داده، به‌اضافه، علامت‌های‌ی چون پرانتز و آکلاد به نحو نمایانی مکرر شده است. شاعر می‌خواهد خواننده را زیر تأثیر این علامت‌ها قرار دهد (!)

و آن وقت، برای اثبات این ادعای خویش قطعه »کیفر» را مثال آورده چنین می‌نویسد:

در اینجا چار زندان است
به هر زندان دو چندان نقب، در هر نقب چندین
(حجره، در هر حجره چندین مرد در زنجیر ...)

مصرع اول ـ اگر بشود آن را مصرع گفت ـ جمله‌ای است کامل . ولی خط یا مصرع دوم به تنهایی ناقص است و پس از خواندن خط سوم و چهارم تمام می‌شود!! سراینده خواسته است

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

علامت آکلاد را وسیله ارتباطی بین خط‌ها ـ مصرع‌ها قرار دهد اما به نظر می رسد که بودن یا نبودن این علامت‌ها یکسان است(!)

و آن وقت، پس از این کشف مهم، چنین می نویسد:

پرسش این است: آیا این تفننی در فن کتابت نیست؟

فکر کنید، این اباطیل، به‌عنوان انتقاد در مجله‌ای چاپ می‌شود که داعیه راهنمایی دارد.

این ششمین قسمت مزخرفاتی که برای‌تان خواندم، چند نکته را در آن واحد روشن می‌کند:

۱. اول این‌که، ناقد محترم از اصول »وزن نیمایی« یکسره بی‌اطلاع است. نه می‌داند که مصراع‌ها چرا کوتاه و بلند می‌شوند و نه می‌داند که این کوتاه و بلند شدن‌ها تابع چه قانون و قواعدی است.

۲. کم‌ترین شعوری کافی است تا کسی بفهمد که هیچ جانوری، چیزی از نوع: حجره، در حجر، چندین مرد را به عنوان یک خط یا یک مصراع از یک شعر، ارائه نمی‌دهد. ولاجرم این، قسمتی از یک خط یا مصراع است، نه یک سطر مستقل.

۳. این ناقد دانشمند شعر، از این نکته غافل است در همه جای دنیا رسم است؛ یک سطر شعر را ـ اگر خیلی طولانی‌تر از گنجایش یک سطر معمولی بود، در انتهای سطر زیر می نویسند، و برای آن‌که با یک »سطر مستقل« اشتباه نشود، آکولادی جلوی آن می گذارند.

هرگز ندانستن چیزی عیب نیست. اما این‌جا مسأله دیگری مطرح است:

وزن شعر، نشان می‌دهد که مصراع (به‌قول ایشان »اگر بشود آن را مصرع نامید«) از به «هر زندان» شروع می‌شود و تا «در زنجیر» کشش پیدا کرده در اینجا به پایان می رسد.

ناقد محترم نه از علامت آکلاد فهمیده است که سطر سوم و چهارم دنباله سطر دوم است، نه معنای شعر و کشش کلمات این حقیقت را به او فهمانده، و بالاخره نه از روی وزن (که تا انتهای سطر چهارم »جامد« نمی‌شود) موضوع را دریافته است.

شما را به خدا ببینید: آن وقت این موجود گرامی قلم برمی‌دارد و حکم صادر می‌کند که »سراینده خواسته علامت آکلاد را وسیله ارتباط بین مصرع‌ها قرار دهد!« یا مرا که معتقدم »وزن و قافیه سبب انحراف در جریان طبیعی شعر می‌شود و ذهن شاعر را از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کشف و شهود باز می دارد» متهم می‌کند به آن که »بنیاد شعر خود را بر موسیقی کلمات قرار می‌دهم!».

بدون تردید منشات حضرت ایشان درباره تأتر و داستان و موسیقی و جز این‌ها نیز، چیزهایی است از همین قبیل.

حالا فکر کنید به آن نشریه ارزشمندی که چنین نویسندگان صاحب نظری را گرد خود جمع کرده است. و فکر کنید به آن خواننده بینوایی که اینان عصاکش ذوق و اندیشه‌اش هستند!

در همین »نقد شعر»، بعضی جاهاست که حضرت ناقد شعر را نتوانسته است درست بخواند و در نتیجه به بحر حیرت فرو رفته. چنان که مثلا «درازا» را خوانده است «درازها» و «پای بند» (نظیر دست‌بند) را خوانده است «پای بند» و «دلتنگی» را «دلبستگی» و جز این‌ها ... و جالب این است که دست آخر نتیجه گرفته است که «این‌ها نیست مگر به علت نداشتن آشنایی با زبان و شعر وسیع فارسی!».

می نویسد:

«نو» از آسمان نازل نمی‌شود و حاصل کشف و شهود نیست. بلکه پدر و مادری دارد که جز آثار و سنت‌های ادبی کهن نمی‌تواند باشد.

... و برای اثبات »نظریه» خود، چیزی ناقض حرف خویش از کانت نقل می‌کند:

شعر برتر از هنرهای دیگر است و خاستگاه خود را مدیون نبوغ است. زیرا آن را از همه هنرها کم‌تر می‌توان طبق مثال و قاعده انجام داد ... پس در ایجاد روش تازه، نبوغ دخالت می‌کند و به تجربه و محیط و سنت‌ها تحمیل می‌شود:

... و یاللعجب که دست آخر از برخورد این دو عقیده چنین نتیجه می‌گیرد:

«پس نمی‌شود سنت‌های نظم کهن را ندیده گرفت و شکل بروی شکل آورد»(!) و غیره ... بله. بلینسکی های ما این‌ها هستند. گرهی نمی‌گشایند که هیچ. چنان کورش می‌کنند که بازگشودنش را سال‌ها صبر باید! ـ سردبیرهای بی‌اطلاع و نویسندگان بی اطلاع‌تر از آنان . ـ چه باید کرد؟ ...

فقط در این رشته چنین نیست: در یک مجله که ظاهراً «فقط به دانش و علم» می‌پردازد و ادعایش این است که برای ازدیاد معلومات عمومی و بالا بردن سطح دانش عامه نشر می‌یابد، درباره »ستاره»یی داد سخن داده در پایان نوشته بود که فرانسوی‌ها این »سیاه» را «ووآلاکته» می گویند! و این بدبخت جانی که چنین نامردانه از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بی‌اطلاعی سردبیر مجله سود می‌جوید و از راه منحرف کردن »دانش عمومی عامه» نان می‌خورد، این قدر نمی‌دانسته است که »ووآلاکته» یا «راه شیری» همان کهکشان یا به عبارت دیگر «جاده‌ی مکه» است! این نویسنده یا مترجم مجلات علمی ما، آن‌هم ناقد محترم شعر و تأتر و داستان غیره! ...
شاملو نفسی تازه می‌کند و من می پرسم!

شما گفتید (بلینسکی)های ما این‌ها هستند و من این‌طور نتیجه می‌گیرم که ماهنوز منتقدی نداریم که حتا در مراحل اولیه‌ی این امر قرار گرفته باشد ولی‌درباره‌ی بعضی شعرا چه می گویید؟
(شاملو نگاهش را به صورتم می دوزد مکثی می‌کند و سرش را تکان می‌دهد و جوابش‌بسیار موجز و معنی‌دار است)

«خودتان جواب خودتان را داده‌اید، اگر شاعران خوب ناقد شعر خود یا دیگران بوده‌اند، لابد هنوز هم هستند».
(وقتی شاملو جمله‌اش را تمام می‌کند سیگار دیگری آتش می زند و اشاره به‌چای می‌کند. در جاسیگاری بیش از ده پانزده ته سیگار زرد و لهیده به چشم می‌خورداو توضیحی برای حرف‌های اخیرش نمی‌دهد و من هم به سکوت برگزار می‌کنم.
چون‌چنین استنباط می‌کنم که او می‌خواهد پاسخ سؤال سابق الذکر همان »یک جمله» باشدوقتی او سیگار را به لب‌هایش نزدیک می‌کند، من به فکر می‌افتم که حرف‌های دیگری‌مطرح کنم.)

خوب! ــ می دانید که چند سال پیش شما چند کتاب را تصحیح و نقطه‌گذاری‌کردید ــ حافظ و هفت گنبد نظامی و یکی دو کتاب دیگر ــ این‌ها را می‌گویم ــ می‌خواهم بپرسم در این چند سال چه تغییر عقیده داده‌اید درباره این شعرا.توضیح می‌دهم: ممکن است آدم وقتی درباره یک شاعر نظریه‌ای داشته باشد حتا ؛ایمانی ــ و بعد در اثر مرور زمان و مطالعات جدی‌تر و دقیق‌تر درباره همان شاعرتغییر عقیده دهد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

می‌خواهم بدانم این تحول در شما به‌وجود آمده ـ البته می دانید منظورم تحول‌در اندیشه و عقیده‌تان ـ مثلا آن‌جا که می‌گویید نظامی شاعر نیست و نظمش را درلطافت به پایه شعر نزدیک می‌کند ـ یا نظریاتی درباره‌ی حافظ ـ می‌خواهم بدانم‌حالا چه عقیده‌ای دارید، درباره این شیوخ ادب ـ فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ ونظامی را می‌گویم.

«حافظ را موفق‌ترین شاعران می‌دانم، گو این‌که افق او، حتا از افق بسیاری از شاعران متوسط روزگار ما نیز محدودتر بوده است. نبوغ حافظ چیزی کاملا قابل لمس است. با این همه، شناخت حافظ نیازمند بررسی انتقادی چند جانبه‌ای در احوال و اشعار اوست. هیچ‌یک از شاعرانی که من شناخته‌ام، خواه ایرانی یا فارسی زبان و یا غیرآن، و خواه مربوط به اعصار گذشته یا امروز، تا بدین حد عظیم و دور از دسترس نبوده‌اند. شاید ادعا بتوان کرد که (فوقش »با تلاش فراوان«) می توان در پرمایه‌ترین اشعار شاعری چون الیوت چنان غوطه خورد که شناگری ماهر در گردابی هایل، اما هرگز نمی توان درباره‌ی حافظ این

چنین ادعایی کرد ـ این، کوهستان عظیمی است که اگر از دور نظاره‌اش کنی تنها طرحی کلی از آن به دست می‌آید؛ و اگر بدان نزدیک شوی بی آن‌که حتا یکی از صخره‌هایش را فتح بتوانی کرد، طرح کلی آن از دستت به در می رود.

از نظریات خود درباره‌ی فردوسی و نظامی پیش تر حرف زده‌ام و حال نیز بر سر آن حرف‌ها هستم. بدون هیچ تحولی در عقایدم که اشاره کردید (از فردوسی در مجله‌ی آسیا تحت عنوان، فردوسی ، نه چنانکه »رجال ادب می‌شناسند!« ـ و از نظامی در دیباچه‌ی افسانه‌های هفت گنبد).

مولوی ، «شاعر بالفطره» است و به همین دلیل توفیق او مدیون زبان و فرم کار او نیست. بلکه به‌عکس: زبان و فرم، به محتوای شاعرانه‌ی اشعارش به سختی لطمه می زند و آن‌را از اوج خود به زیر می‌کشد؛ حتا در دو غزل مشهورش با مطالع »ای شده غره در جهان، دور مشو! دور مشو« و «یار مرا، عشق جگرخوار مرا» وی از شمار آن دسته شاعرانی است که محتوی شاعرانه‌ی آثارش، برای بروز و ظهور، نیازمند اسباب و وسیله‌یی نیست به عبارت دیگر، مولوی می‌توانسته است بی‌احساس نیاز به فرم و قالب کلمات خاص و ردیف و قافیه و چه و چه شعر بسراید. زیرا او نیاز نداشته است که به

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

انتظار بنشیند تا شعر «بیاید». برای او، فقط عشق کافی بوده است تا دیگر هر چیز را شعر ببیند و هر صدا را شعر بشنود. و «عشق» نیز در ذات او، در خمیره اوست.

دریغا که قیدهای فرم و قافیه، بال‌های این عقاب بلندپرواز را بسته بود: چیزی که بارها و بارها فریاد ملا را برآورد.

قافیه اندیشم و، دلدار من
گویدم مندیش، جز دیدار من

قافیه و مفعله را گو همگی با دبیر

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا!

چون بیفزاید می توفیق را
قدرت می بشکند ابریق را! ...

ملا، این آزادی مجسمی که در زندان زاده شده بود، این چشمه‌ی جوشانی که در فضای تنگ کوزه‌یی محبوس، بود افسوس همیشگی من است. ـ آیا چه‌قدر سال‌ها و سال‌ها باید بگذرند تا سیلان شعر، بار دیگر این‌گونه، منفذی به زبانی بگشاید؟

سعدی ـ به عقیده من ـ بزرگترین ناظمی است تا به امروز زبان فارسی به‌خود دیده است. همین که تا پیش از عرصه رسیدن نسل حاضر، در مجلاتی که ناشر افکار ادبای فرهنگستانی این مرز و بوم بود گه‌گاه پرسش‌های مضحکی از این قبیل به بحث گذاشته می شد: «حافظ بزرگ‌تر است یا سعدی؟» نشانه آن است که بیان منظوم سعدی ، گاه در لطافت با شعر پهلو می‌زند.

اما برای ما که امروز از کلمه »شعر» استنباط دیگری داریم به‌جز آن‌چه قدیمیان استنباط می‌کرده‌اند، مقایسه‌ی حافظ و سعدی به مقایسه کفش و بادمجان ترشی می ماند.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

من حافظ را شاعر بزرگی می دانم ولی نمی‌توانم بین جلال الدین محمد و وی یکی را انتخاب کنم.

هنوز بزرگ‌ترین شاعر جهان بوجود نیامده است چون هنوز دنیا تمام نشده‌است. فرض کنیم، دنیا حالا تمام است چه کسی بزرگ‌ترین شاعر جهان را انتخاب‌می‌کند؟ این کار مستلزم این است که انسان تمام شعرهای دنیا را خوانده باشد.
نمی دانم منظورتان از «تبحر داشتن در ادبیات کلاسیک» چیست. اگر منظورتان این است که یک نویسنده امروز بتواند مثل سعدی ـ و به شیوه گلستان چیز بنویسد، نه. این کار لزومی ندارد. اما آشنایی با ادبیات کلاسیک، البته.
نویسنده، شاعر، نقاش، بالرین، آهنگساز، هنرپیشه، عکاس، صاحب هر ذوقی در هر هنری، همیشه باید در کارآموختن باشد و گنجینه‌ی ذهن خود را از آثار گذشتگان و معاصران پربار کند. طبیعی است، چیزی که هست، امروز دیگر ؛ مسخره است که شاعری بنشیند و به‌عنوان خودآموزی، وقت خود را به خواندن‌المعجم بگذارند ... آشنا شدن با آثار زمان خود، واجب‌تر از آن است که در گرد و خاک قبور مردگان اعصار گذشته بکاویم. این کار را به محققان واگذاریم.
من بارها گفته‌ام که رهبری هنر هر عصری را، ناقدان هنری آن عصر بر عهده دارند.
(طبیعی است منظورم آن دسته از ناقدان نیست که پیش از این از ایشان سخن گفتم!)

در هر رشته، ناقدان با تاریخ آن رشته هنری آشنایی کامل دارند. و یک ناقد فهیم و ارزشمند، نه تنها هنر زمان خود را در مجرای صحیح و منطقی خود می‌اندازد، بلکه بار هنرمندان را نیز از لحاظ مطالعه‌ی آثار گذشتگان سبک می‌کند.
طبیعی است من که یکی از شاعران دوره خود به شمار می روم از مطالعه فلان کتابی که با یک دید انتقادی ارزشمند و یک برداشت درست و صحیح، شعر فارسی را از رودکی تا نیما نقد کرده باشد، بسی بیش‌تر مطلب دستگیرم می‌شود تا این که شخصاً بنشینم و دیوان‌های هفتاد منی شاعران ریز و درشت و کوتاه و بلند اعصار مختلف را زیر و رو کنم. ـ و تازه که چه؟
اما شما هم لطف کنید و حساب ادبیات و شعر را از هم جدا کنید.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در مورد اوزان عروضی، باید بگویم که اوزان عروضی البته چیز ذهن پرکنی است، اما مگر روی هم رفته چند تا وزن عروضی هست؟ـ تازه، این را به شما بگویم: هیچ شاعری نمی‌نشیند فکر شاعرانه‌ای را ـ که به اصطلاح بهش الهام شده، یا به زور سرهمش کرده یک گوشه کاغذ بنویسد. بعد بیاید و بررسی کند ببیند از اوزان عروضی کدام یکی برای بیان آن فکر و حال شاعرانه مناسب‌تر است، و پس از انتخاب آن وزن، اندیشه شاعرانه اش را ـ مثل قطعات شیرینی که توی قوطی می‌چینند ـ توی آن وزن عروضی بچیند. هیچ شاعری چنین کاری نکرده است. فقط، چرا، قصیده سرایان (گمان می‌کنم) چنین روشی داشته‌اند: آن‌ها اوزان مطنطنی را در نظر می گرفته‌اند و سعی می‌کرده‌اند فکر خود را بر آن وزن تحمیل کنند منتها، آخر سر (باز هم گمان می‌کنم) توفیقی دست نمی‌داده، چیزی که هست از تلاش شاعر و کشتی گرفتن او با وزنی که طبعاً هیچ گونه انعطافی نشان نمی‌دهد، وزن و مضمون دیگری پیدا می‌شده که خود را به هر دو طرف تحمیل می‌کرده‌است هم به طرح و فکر و وزن انتخاب قبلی شاعر خط بطلان می‌کشیده و هم شاعر را به انتخاب خود وا می‌داشته.

بنابراین «دانستن» و «ندانستن» اوزان عروضی برای یک شاعر بالفطره، به صورت مسأله‌ای مطرح نیست اگر شاعر به وزن معتاد است، شعر و وزن را «با هم» و یکجا «می‌گیرد». یعنی ناگهان مثل چراغی که روشن بشود، توی ذهنش می‌آید که:

اژدهایی خفته ماند، به روی رود پیچان، پل و این کلمات را، با این شکل که گویای این معنی باشد، خیال می‌کنم توی وزن دیگری نشود ریخت:

پل، به روی رود پیچان، اژدهایی خفته را ماند و

چرا، شاید مثلا بتوان گفت:

ماند به رود پیچان اژدهایی خفته را پل

که وزن اول، تکرار «فاعلاتن» است و این آخری تکرار «مستفعلن» ـ ولی در وزن اول، جمله حالت طبیعی‌تری دارد و در وزن دوم پیداست که کلمات به زحمت و در وزن جابه‌جا شده است ... وخود ناگفته پیداست که شاعر، اگر ریگی به کفش ندارد، وزن اول را انتخاب می‌کند و به دنبال آن می رود. پس از این تدوین کلمات است که وزن را به وجود می‌آورد نه شاعر. شاعر فقط مواظب است که بعضی جاها به جای خشت نیمه بکار برد یا در جاهای خالی آن سنگ و سقط بریزد تا نمای بیرونی بنا کامل و بی‌عیب جلوه کند. رده‌ها همه هموار و یکدست و صاف به ظاهر اما برای چه؟ معلوم نیست

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

شاید از آن جهت که شمس قیس یا فلان و بهمان چنین پسندیده‌اند، به روش بیکارگان اعصار بیکارگی.

می‌پردازم به خودتان ــ از هر چه بگذری سخن دوست خوش‌تر است
ــکارهاتان را بررسی می‌کنم فکر می‌کنم اولین مدونتان آهنگ‌های فراموش شده است‌و بعد بیست و سه و پس از

آن قطع‌نامه (آهن‌ها و احساس) در این‌ها که تحول اساسی وچشم گیری نیست محصول اولین دوران شاعری شما را می گذاریم کنار و در جواراین کوهستان به ناگاه به دشت سرسبز و پرصفایی می‌رسیم و در جای خودمیخ‌کوب می‌شویم چه منظره بدیع و دل انگیزی، چه هوایی و چه نسیمی ــ به‌خودمی‌گوییم آیا می‌باید چنین راه مهیب و پرنشیب و فرازی چنین غایتی را حتا درنیمه‌راه داشته باشد؟
و در این دشت است که بوی هوای تازه به مشام می‌رسد و پاسخ سؤال خویش رامی‌یابیم ــ بلی هوای تازه تحول اساسی بود در شعر معاصر.
هوای تازه این دشت شعرهای راستین و اصیلی بود با نام ا.بامداد از شاعری‌صمیمی و راستین به‌نام احمد شاملو ــ زمینه خالی بود ــ نیما جاده را کوبیده بود ــجاده می بایست هموار شود ــ هوای تازه به نسبت بسیار قابل اهمیتی این کار را کردو تحول اساسی بوقوع پیوست.
خوب هوای تازه تحولی است ــ چندی گذشت تحولی بزرگ‌تر از آن به‌وقوع‌پیوست و آن زمانی بود که آیدا در آینه در پشت ویترین کتاب‌فروشی‌ها نشست این‌چیز دیگری بود. این تحولی بود که مسیر شعر شما را عوض کرد.
باغ آینه تکاملی است در میان دو تحول ــ در باغ آینه «اوج» به کمال وضوح دیده؛می‌شود و بهترین شعرهای زندگی شما ــ و آیدا در آینه تحولی است دیگر حالا حرفم‌سر این است می‌خواهم مرحله‌ی جدید و تحول جدید

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

شعرهای‌تان را بگویم ـ خودتان‌به من کمک کنید ـ شما چه می‌گویید ـ می خواهم بدانم حال شعر شما چه راهی را طی‌می‌کند و در چه مرحله‌ای است؟

(شاملو در ضمن استماع حرف‌هایم ـ با چهره‌ای مضطرب قهوه‌اش را آرام آرام نوشیده است وقتی‌حرف‌هایم تمام می‌شود، در حالی که فنجان را با آهستگی روی میز می گذارد جواب می‌دهد):

در مورد مرحله‌ی جدید شعری و تحول باید بگویم:

نمی دانم. و به دانستن آن‌هم نه نیازی دارم نه علاقه‌ای.

اما مسأله‌ای که لازم می دانم گفته شود این است که نمی توان با استناد به مجموعه‌هایی که پس از هوای تازه نشر یافته، مرحله‌ای جدید در شعر من عنوان کرد. زیرا اگر به تاریخ سرودن قطعات کتاب توجه شود، در این مجموعه‌ها، همچنان قطعاتی هست که پیش از قدیمی‌ترین اشعار هوای تازه سروده شده است.

علت این امر آنست که به سال ۱۳۳۴، من پنج دفتر بزرگ محتوی اشعار خود را گم کردم. جوانکی نقاشیان نام به بهانه آنکه خیال تدوین و چاپ آن‌ها را دارد، برد و پس نداد.

چهارجلد از این دفترها، محتوی چهارسال از پرکارترین دوره‌های شاعری من بود. دوران شکفته‌ای که تنها تا شش قطعه و از دو تا سه هزار کلمه تجاوز می‌کرد! ـ امری شگفت و باور نکردنی! ـ ضربه‌ها پساپس فرود می‌آمد و طنین آن ضربه‌ها همه زندگی مرا سرشار می کرد.

نمایشنامه‌هایی چون مردگان برای انتقام باز می‌گردند و داستان‌های کوتاهی چون مرگ زنجره و سه مرد از بندر بی‌آفتاب و جز این‌ها (که بیش از اشعار گمشده خود دریغ آن‌ها را می‌خورم) محصول این دوران بود، همچنین اشعار بسیار بلندی چون »سرود آن کس که نه دشمن است نه مدعی». پریا و چند شعر دیگر نیز مربوط به همین دوران است، که اگر جزو

غنایم آقای نقاشیان از میان نرفت برای آن بود که نسخه‌هایی از این اشعار نزد این و آن یافت می‌شد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

از این اشعار، به تدریج، چندتایی از این سو و آن سو پیدا شد و در دیوان‌های پس از هوای تازه به چاپ رسید.

به این جهت است که گمان می‌کنم نمی‌توان به این شکل مرحله جدید را تنها به استناد کتاب‌های پس از هوای تازه در شعر من مشخص کرد، مگر آن که این اشعار، به تمامی، از روی تاریخ نگارش تدوین شوند و بعد به نقد درآیند.

(او حرفش را نیمه تمام می‌گذارد و سکوت عمیقی می‌کند و با نگاه‌های اندوه‌باری بیرون را دیدمی زند در نگاهش غم تلخی موج می‌زند ــ احساس می‌کنم از همه متنفر است. از دنباله‌ی حرف‌هامان‌منصرف می‌شوم و سؤال دیگری را مطرح می‌کنم)

درباره‌ی دنیای امروز چه‌طور فکر می کنید؟ آیا می‌توان برای شعر در جهان آینده امیدی داشت؟

زاغه‌ای کثیف و مبتذل که در آن، فرشتگان و جنایت‌کاران از یک دست درد می کشند. جهانی رسوا و مبتذل، سرشار از نیرنگ و دروغ و اطوار و ادا. پست‌ترین پااندازان با داعیه‌های خوف‌انگیز به عرصات قدرت می‌رسند. بی‌رحمی و خون‌خوارگی می باید نخستین صنعت انسانی باشد که صبح‌گاه به جست‌وجوی لقمه نانی از سوراخ خود بیرون می خزد؛ وگرنه، دیگران چون گرگان گرسنه او را از هم می درند. می باید از طلا بود تا مورد پرستش قرار گرفت، حتا اگر گوساله‌ای بیش نتوان بود. دغدغه و وحشت و کابوس، روزها و شب‌های مرا سرشار کرده است. هر زمان که زنگ تلفن یا در خانه مان به صدا در می آید، عرق سردی بر پیشانی من می‌نشیند.

بهترین روزهای عمرم را بر سر هیچ و پوچ یا در گوشه‌های زندان گذرانیده‌ام یا در پیش‌گاه عدالتی که به یک دست شمشیری دارد و به دست دیگر ترازویی. اما در ترازو، تنها اتهام ترا در برابر زری که می توانی بسلفی سنگین و سبک می‌کنند ... واین زندان‌ها و زندان‌ها و زندان‌ها پاره‌یی مزد قلب من بوده است بهتر: کفاره‌ی عشق من و صداقت من. کفاره‌ی زندگی زندگی با کسانی که دوست‌شان داشته‌ام، خاطرات مشترکی داشته‌ایم و بسیاری از اشعار من به‌نام آن‌هاست.

مردمی که یک زمان »خوف انگیز ترین عشق من» بوده‌اند، مرا از گند و عفونت نفرت سرشار کرده‌اند. مردمی که تنها برای آن خوبند که گروهبانی به خط‌شان کند و از ایشان برای پیش‌برد هوس‌های خویش قشونی ترتیب دهد. به ایمان و عقیده‌شان تف کند و اگر دیر بجنبند به چوبه اعدام‌شان ببندد یا با تازیانه و گاوسر از حق‌شان برآید.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

نه. در چنین جهانی از شعر چه کاری ساخته است؟ به‌خصوص که شاعران نیز دروغ می‌گویند، و به خانه نشستن‌شان از بی‌چادری است، نمی دانم مؤخره‌ی کتاب جدید مهدی اخوان ثالث «امید» را خوانده‌اید یا نه آن چند سطر، چنان مرا از تقلب و ریاکاری و دورویی و فریبی که «امید» بدان بالیده است مأیوس و وحشت‌زده کرد که تا دو سه روز حال

وکار خود را نفهمیدم. چرا باید چنین باشد؟ ـ آن، محیط و مردم ما و، این هم پیغمبران نیکی‌مان!

منظور از پیغمبران نیکی شعرا هستند؟

بلی شعرا هستند.

چقدر آرزو می کردم که زندگانیم ـ به هر اندازه که کوتاه ـ سرشار از زیبایی باشد. افسوس که گند و تاریکی ابتذال و اندوه همه چیز را در خود فرو برده است.؛ بارها کوشیده‌ام از شهر بگریزم و در گوشه دهی یا مغاره‌ای مدفون شوم. دریغا که در سراچه ترکیب تخته بند تنم!

دیگر نه امیدی هست نه آرزویی. تنها آرزویی که برای من باقیمانده این است که پس از مردن، لاشه مرا در گورستان عمومی دفن نکنند. بگذارید دست کم پس از مرگ آرزوی من به دور ماندن از مردم و پلیدی‌های‌شان برآید. مردمی که از ایشان متنفرم، چرا که بسیار دوست‌شان می‌داشتم.

در زندگی شخصی‌ام هم امید و آرزویی ندارم. برای من همه چیز تمام شده است من مدت‌هاست که شعر می‌نویسم برای مردم آزاری و این تنها انتقامی است که می‌توانم از مردم بگیرم و دلیلی هم ندارد که خودکشی کنم ــ چرا که تماشا می‌کنم ــ من وظیفه‌ای برای خود در قبال این مردم نمی‌شناسم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

منابع :

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

۱- زندگینامه ی شاعران بزرگ ایران (سید علی رضوی بهابادی)
۲- اودیسه ی بامداد – یادنامه ی احمد شاملو– (محمد محمد علی)
۳- شناختنامه ی احمد شاملو (جواد مجابی)
۴- گفت و گو با احمد شاملو (محمد محمد علی)
۵- گفت و شنودی با احمد شاملو به کوشش ناصر حریری
۶- سایت اینترنتی :www.bonyadeshamlou.com
Fa.wikipedia.org

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید